

سر مقاله

"هدمند کردن یارانه ها" طرح جدیدی برای چپاول توده ها!

... طرح دولت، یورش وحشیانه دیگری به حقوق و دستمزد کارگران و زحمتکشان بوده و وسیله ای جهت سر شکن کردن هر چه بیشتر بار بحرانهای نظام ظالمانه حاکم بر دوش توده های ستمدیده ایران است، امری که در صورت تصویب شدن، شرایط زندگی آنها را از آنچه که هست هم دهشتناک تر خواهد نمود. عملی کردن این طرح به اعتراضات و شورشهای مردمی دامن خواهد زد؛ و به همین دلیل برخی از نمایندگان مجلس رژیم در وحشت از بروز "مشکلات جدی در جامعه" بواسطه اجرای این طرح، به بقیه همپالگهای خود هشدار می دهند. برای نمونه موسی الرضا ثروتی نماینده مجلس رژیم در این باره گفت: "هر گونه اختلال در قانون مدیریت خدمات کشوری، خطر بالقوه ای است که تجمع های کارگری و کارمندی را در پی دارد و این اتفاق به هیچ وجه غیرمنتظره نخواهد بود." ...

صفحه ۲

مرگ بر رژیم جنایتکار حاکم بر اسرائیل و اربابان امپریالیستش!!



در افشای ادعای وزارت اطلاعات: چریکهای فدائی خلق در "چنبره ساواک!"

با توجه به تجارب یاد شده، حال وظیفه نسل جوان کنونی است که با درس گیری از تجربیات گذشته و با تحلیل مشخص از شرایط مشخصی که در آن قرار گرفته اند، سازمانی بنا نهند که قادر به مبارزه با پلیس سیاسی و قادر به ادامه کاری باشد و بتواند همه راههای نفوذ دشمن را مسدود نموده و تاکتیکهای محیلانه سربازان گمنام امام زمان را ختنی سازد. البته کمونیستها و مبارزینی که در مسیر فوق گام بر میدارند باید قیل از هر چیز متوجه باشند که وزارت اطلاعات جهت شناخت و دستگیری آنها خود را تنها به تاکتیکها و روشهای شناخته شده که معمولاً بوسیله دستگاه های امنیتی بکار گرفته می شوند، محدود نمی کند. در حال حاضر آنها می کوشند تا به قول خود دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی از شیوه های "نرم افزاری" نیز بر علیه مبارزین استفاده کنند. یکی از آن شیوه های بسیار فریبکارانه و حیله گرانه ای که ما امروز شاهدیم این امر است که دستگاه های اطلاعاتی دشمن می کوشند در بین جوانان به خصوص در دانشگاه ها، به تفکرات غیر کمونیستی امکان فعالیت دهند تا از طریق آنها بتوانند هم در جهت منحرف کردن ذهن جوانان مبارز در جامعه اقدام کنند و هم در موقعیتی که لازم می بینند، عده ای از آن جوانان فریب خورده را دستگیر و به زندان افکنند.

صفحه ۵

در صفحات دیگر

- نقش دولت فرانسه در نسل کشی در رواندا ۱۷
- جلوه ای دیگر از همکاری فرخ نگهدار با رژیم جمهوری اسلامی ۱۹
- بمب های خوشه ای، سمبل ددمنشی سرمایه داری ۱۴
- آفتاب در خاوران هیچگاه غروب نخواهد کرد ۱۶

نسل کشی خلق فلسطین،

معلول سلطه گری صهیونیستها!

هرچند که حماس یک نیروی ارتجاعی و ضد انقلابی است، اما قتل عام مردم بی دفاع با تشبث به حماس نمی تواند حتی ذره ای ننگ جنایت را از چهره دولت اسرانیل زایل کرده و یا آن را کم رنگ سازد. حماس، هم ذات دولت اسرانیل بوده و درست در جهت خلاف منافع توده های فلسطینی ساخته و پرداخته شده است. انفاقاً این موجود دست بیار، فرزند خود دستگاه های اطلاعاتی آمریکا و اسرانیل است و شین بت (Shin Bet) و موساد (Mossad) و سیا (CIA) آن را در دوره ای شکل داده و تقویت کردند تا کمونیست ها و نیروهای ملی و آزادخواه را از صحنه دور ساخته و امکان غصب رهبری خلق فلسطین را برای آن نیروی ارتجاعی فراهم آورد

صفحه ۱۱

نقش امپریالیستها در دامن زدن جنگ

در کنگو و کشتار مردم بیگناه!

نگاهی به تاریخ سیاسی منطقه نقش امپریالیستها را به عنوان مسبب اصلی "جنگ جهانی آفریقا" و همچنین جنگ و آدم کشی های ماه های اخیر، هر چه بیشتر روشن می کند. به عنوان مثال، امپریالیستها بودند که اولین دولت مستقل آفریقایی (دولت پانریس لومومبا) را سرنگون کردند و جنگ های داخلی بوجود آورده و سرانجام نیز دیکتاتوری دست نشانده (موبوتو) را به قدرت رساندند. در شرایط کنونی نیز با اینکه دولتهای امپریالیستی تحت لوای "فعالتهای بشردوستانه سازمان ملل" حمله نظامی به کنگو را با هدف حمایت از منافع کمپانی های غول آسای چندملیتی در پیش گرفته اند، اما دخالتهای نظامی غرب هیچ ربطی به منافع مردم کنگو ندارد.

صفحه ۱۵

دهک اول" را تشکیل می دهند، استفاده کنند تا به این ترتیب "عدالت اقتصادی" را برقرار سازند.

با نگاهی به لایحه مورد بحث بهتر می توان ادعای فوق و معنای واقعی اهداف دولت احمدی نژاد را از به اصطلاح "هدفمند" کردن یارانه ها روشن ساخته و نشان داد که در چارچوب رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی به مثابه حافظ نظام سرمایه داری حاکم، "عدالت اقتصادی" و جلوگیری از "اسراف" چه معنایی پیدا می کند.

در ماده اول لایحه مزبور تاکید گردیده که دولت مجاز است قیمت حامل های انرژی را اصلاح کند. البته معنای "اصلاح" در جمهوری اسلامی پیشاپیش روشن است، یعنی آزاد کردن قیمت های "حامل های انرژی" که این امر جز افزایش بی رویه قیمت کالا های مزبور معنای دیگری ندارد. در طرح لایحه تحول اقتصادی آمده است که: "قیمت فروش داخلی بنزین، نفت گاز، نفت کوره، نفت سفید و گاز مایع و سایر مشتقات متناسب با قیمت فوب خلیج فارس و شرایط اقتصادی کشور به گونه ای تعیین شود که حداکثر پس از سه سال از ابلاغ این قانون قیمت حامل های یادشده کمتر از نود درصد از قیمت های فوب خلیج فارس با احتساب هزینه های مترتب (شامل حمل و نقل، توزیع و مالیات و عوارض قانونی) نباشد." بنابراین بر اساس این طرح قرار است در عرض سه سال قیمت نفت و گاز و مشتقات آنان به سطح ۹۰ درصد قیمت های رایج در منطقه خلیج فارس برسد. واضح است که با اجرا شدن این طرح، قیمت ها شدیداً افزایش خواهد یافت. تازه، افزایش قیمت تنها به بهای نفت و مشتقات آن محدود نشده و در ماده های بعدی این لایحه به دولت اجازه داده می شود که به همین ترتیب قیمت برق، آب و سرویس های مربوط به فاضلاب را در فاصله ای سه ساله به سطح ۷۵ درصد قیمت های منطقه برساند. از همین جا معنای عملی "تحول اقتصادی" دولت احمدی نژاد روشن می شود. دولت احمدی نژاد از تحول اقتصادی منظوری جز حذف سوبسید های دولتی و رساندن بهای کالاهایی که بطور سنتی توسط دولت تعیین می شد، به سطح قیمت های رایج در بازار منطقه خلیج فارس



کنند. بر عکس ادعاهای ریاکارانه احمدی نژاد هر کس می بیند که نه تنها پول نفتی بر سر سفره ها نیامد بلکه با افزایش روزمره قیمت ها و گرانی سرسام آور بهای مواد غذایی، قدرت خرید مردم بطور محسوسی نزول کرده و سفره کم رونق آنها خالی تر از گذشته گردیده است. درست به همین خاطر است که امروز وعده های سابق احمدی نژاد به یکی از لطیفه های رایج در کشور تبدیل شده است. این لطیفه ها به خصوص در زمانی صورت می گیرد که آن موجود حقیر، علیرغم همه واقعیت های غیر قابل انکار، دست از تبلیغات فریبکارانه بر نداشته و دو باره مدعی شده که با ارائه لایحه اخیر قصد دارد جهت برقراری "عدالت اقتصادی"، پرداخت نقدی را جایگزین یارانه های دولتی نماید. احمدی نژاد و دولتش که در حیف و میل اموال مردم و دزدیهای میلیاردی شاهکار هائی آفریده اند که در تاریخ دزدیهای دولتی بی سابقه بوده (۱) و در حالی که با پیشبرد سیاست های اقتصادی ضد کارگری خود بر فاصله فقیر و غنی به طرز شتابناکی افزوده و جامعه را با سرعتی بیش از گذشته قطبی تر ساخته اند، حال با علم کردن پرچم "عدالت اقتصادی"، کارزار دیگری برای مردم فریبی راه انداخته و در نقش گربه عابد، منزله نمائی می کنند. چنین دولتی مدعی است که می خواهد با هدفمند کردن یارانه های دولتی به هر خانوار کم درآمد مقداری پول نقد پرداخت کرده و اجازه ندهد که ثروتمندان از سوبسید های دولتی به ضرر خانواده های کم درآمد که در نمودار های اقتصادی "هفت

روز سه شنبه ۱۰ دی ماه لایحه "طرح تحول اقتصادی" یا "هدفمند کردن یارانه ها" در حضور احمدی نژاد، رئیس جمهور رژیم، به مجلس ارائه شد تا پس از تصویب بصورت قانون درآمده و جهت اجرا در اختیار دولت قرار گیرد. در صورتی که این لایحه ضد خلقی با تصویب مجلس به صورت قانون درآید، در اثر عواقب عملی آن بدون شک ما شاهد تغییرات منفی بزرگی در سطح زندگی بخور و نمیر میلیون ها تن از اقشار زحمتکش و بویژه کارگران ستمدیده خواهیم بود. دولت مردان دولت احمدی نژاد که در ریخت و پاش و اسراف دست همه همپالگه های خود را در جمهوری اسلامی از پشت بسته اند در مقدمه لایحه مزبور فریبکارانه از ضرورت جلوگیری از "اسراف" که "مسلمانان" بر اساس "دستورات دین مبین اسلام" از آن "منع شده اند"، داد سخن داده و به روی خود نمی آورند که دولت خود آنها بزرگترین "اسراف" کننده کشور می باشد و اگر قرار است از اسراف جلوگیری شود، نه فقط دولت خود آنان بلکه اساساً رژیم جمهوری اسلامی باید از قدرت ساقط و سرنگون شود.

لایحه ضد مردمی اخیر در شرایطی به مجلس ارائه می شود که همگان بیاد دارند که یکی از وعده های انتخاباتی احمدی نژاد در زمان انتخابات ریاست جمهوری، آوردن "پول نفت" بر سر سفره مردم بود. ولی امروز همگان نتایج عملی آن تبلیغات فریبکارانه را پس از گذشت سه سال از زمامداری وی به عینه دیده و یا با پوست و گوشت خود آنرا لمس می

نخواهد بود. عین مطالبی که در ماده ۱۳ آن طرح بیان شده چنین است: "لزام افزایش حقوق کارکنان دستگاه‌های اجرایی موضوع ماده (۱۵۰) قانون برنامه چهارم توسعه و مواد (۶۴) و تبصره آن و ماده (۱۲۵) قانون مدیریت خدمات کشوری و ماده (۴۱) قانون کار از زمان اجرای این قانون موقوف‌الاجرا خواهد شد و تمامی قوانین مغایر با این قانون از زمان ابلاغ، لغو می‌شود و سایر آئین‌نامه‌های اجرایی مورد نیاز این قانون حداکثر پس از ۲ ماه، به پیشنهاد وزارت امور اقتصادی و دارایی، وزارت رفاه و تامین اجتماعی، معاونت برنامه‌ریزی و نظارت و راهبردی و معاونت توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رئیس جمهور به تصویب هیئت وزیران خواهد رسید."

همان طور که ملاحظه شد، در صورت تصویب چنان لایحه ای و "موقوف‌الاجرا" شدن قوانینی که بر افزایش حقوق و دستمزد کارگران و کارمندان حکم می‌کند (برای مثال ماده ۴۱ قانون کار و ماده ۱۵۰ قانون برنامه چهارم)، مسئله افزایش سالانه حداقل حقوق کارگران و کارمندان کنار گذاشته شده و در شرایطی که رشد روزافزون تورم قدرت خرید کارگران و کارمندان را روزانه و حتی ساعت به ساعت کاهش می‌دهد، دولت به بهانه هدفمند کردن یارانه‌ها از بالا رفتن دستمزد کارگران و زحمتکشان با وقاحت جلوگیری خواهد نمود. می‌دانیم که شورای عالی کار بطور رسمی وظیفه دارد که هر سال با توجه به نرخ تورم اعلام شده از سوی بانک مرکزی، حداقل دستمزد کارگران را افزایش دهد؛ و باز هم می‌دانیم که در تمام سالهای سلطه جمهوری اسلامی، مقدار این افزایش خیلی کمتر از نرخ واقعی تورم بوده است. برای مثال در حالیکه خود به اصطلاح نماینده کارگران در شورای عالی کار اعتراف می‌کند که: "با توجه به سید هزینه خانوار در سال گذشته، باید متوسط مزد ۷۰۰-۸۰۰ هزار تومان اعلام می‌شد" اما می‌دانیم که شورای عالی کار حداقل دستمزد را برای سال ۸۷ مبلغ ۲۱۹۶۰۰ تومان در ماه تعیین نمود؛ یعنی یک سوم آنچه باید قانوناً به کارگران داده می‌شد. حال با توجه به این واقعیت بهتر می‌توان فهمید که تلاش دولت احمدی نژاد برای "موقوف‌الاجرا" کردن ماده (۴۱) قانون کار و عدم تعیین حداقل دستمزد برای کارگران بطور سالانه، برای چیست و

آیا خطر رشد و گسترش مبارزات توده‌های جان به لب رسیده ایران برای رژیم جمهوری اسلامی آنطور که بعضی از نمایندگان مجلس در صورت عملی شدن طرح فوق از آن هشدار می‌دهند، امری جدی است؟ جواب هر چه باشد، احمدی نژاد علیرغم همه هشدارهای همپالکی‌هایش تأکید دارد که "حتی اگر یک روز به عمر حکومت من مانده باشد این طرح باید عملی شود". برای درک جراتی چنین تأکید و قاطعیتی آن هم از سوی مهره حقیری چون احمدی نژاد باید دانست که مدتهاست که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، دو ارکان مالی مهم جهان امپریالیستی، از جمهوری اسلامی خواسته‌اند که در عرض سه سال باید "همه یارانه‌ها حذف شود". این امر که خود بار دیگر وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیستها را ثابت نموده و دلیلی بر این واقعیت است، نشان می‌دهد که قاطعیت امثال احمدی نژاد از کجا نشأت گرفته و چگونه جلادان حاکم در جهت اجرای سیاستهای دیکته شده اربابان خود ابائی ندارند که زندگی را بر مردم ما از آنچه هست نیز سیاه تر کنند.

طرحی به سفره اکثریت توده‌های رنج‌دیده ایران می‌برد. در حالی که مردم ایران بنا به تجارب عینی خود از دولت‌های ضد خلقی‌ای نظیر دولت احمدی نژاد، پیش‌بینی می‌کنند که آنچه هم در این میان فورا عملی خواهد شد و قسمت نقد طرح را تشکیل می‌دهد، همانا لغو سوبسیدهای دولتی خواهد بود؛ و بخش نسیه آن یعنی دادن وجهی به خانواده‌های کم‌درآمد با توجیحات و بهانه‌های مختلف به طاق نسیان سپرده خواهد شد. اتفاقاً، هنوز طرح دادن وجهی به خانواده‌های کم‌درآمد تصویب نشده، خود دولتمردان رژیم فریاد برآورده‌اند که دولت چنین پولی ندارد که بخواهد ماهانه در اختیار میلیونها نفر خانواده کم‌درآمد قرار دهد! این را نیز مردم ایران می‌دانند که حتی اگر چنان طرحی به مورد اجرا گذاشته شود، پرداخت نقدی یارانه که الزاما باید از طریق بورکراسی فاسد دولتی انجام شود، تنها زمینه جدیدی برای دزدی و چپاول حقوق مردم بوجود خواهد آورد.

در شرایطی که خود طراحان می‌پذیرند که با عملی شدن طرح مزبور قیمت‌ها شدیداً افزایش خواهد یافت، قابل توجه است که در ماده ۱۳ آن طرح، نکته‌ای مطرح شده است که ماهیت ضد خلقی آن را با وضوح هر چه بیشتری به نمایش می‌گذارد. طرح فوق که البته همان طور که دیدیم مدعی برقراری "عدالت اقتصادی" می‌باشد، در ماده ۱۳ خود تأکید می‌کند که دولت ملزم به افزایش حقوق کارکنان خود

ندارد. در سیستم اقتصادی ایران که بخش بزرگی از آن دولتی است تا کنون رسم بر این بوده که دولت با استفاده از منابع درآمد خود - که از ارز حاصل از فروش نفت و مالیاتهای که از مردم اخذ می‌کند و همچنین سودی که از شرکتهای دولتی به دست می‌آید - با پرداخت مابه‌التفاوت قیمت کالاهایی که شامل سوبسید می‌شدند با قیمت‌های واقعی، از رشد سریع قیمت‌ها جلوگیری کرده و زندگی را برای بخشهای وسیعی از مردم که به دلیل فقر و کمی در آمد کم‌رسان در زیر بار تامین زندگی خم شده است تحمل پذیرتر نماید. اما حال کسانی که مدعی بودند می‌خواهند پول نفت را به سر سفره مردم بیاورند با وقاحت تمام در حال نقشه کشی برای دزدیدن همان شندرغازی هستند که به این طریق بدست مردم می‌رسید و در واقع بخشی از حقوق آنها را تشکیل می‌داد.

در صورتی که این لایحه در مجلس تصویب شود و یارانه‌های دولتی حذف گردد بطور طبیعی قیمت همه کالاهایی که مشمول سوبسید می‌شدند افزایش یافته و تورم افسار گسیخته کنونی را بطور وحشتناکی افزایش خواهد داد. واضح است که نتیجه عملی این وضع فشار هر چه بیشتر به کارگران و زحمتکشان می‌باشد که هم اکنون هم بر اساس آمارهای دولتی اکثریتشان در زیر خط فقر زندگی می‌کنند و همچنین در نتیجه چنان سیاستی تعداد هر چه بیشتری از خانواده‌های کم‌درآمد به زیر خط فقر کشانده خواهند شد. از آنجا که خود طراحان کاملاً به معنای واقعی طرح خود واقف بوده و می‌دانند که پیاده شدن آن چه اثرات وخیمی در زندگی اکثریت مردم ایران بجا خواهد گذاشت، ظاهراً به چاره جوئی پرداخته و اعلام کرده‌اند که دولت مبالغی که از طریق لغو یارانه‌های دولتی نصیب اش می‌شود را در صندوقی ریخته و سپس با باز کردن حساب بانکی برای خانواده‌های کم‌درآمد از این صندوق ماهانه مبلغی به حساب آنها واریز خواهد کرد تا به قول طراحان طرح مزبور این خانواده‌ها قادر شوند با افزایش قیمت‌ها که بطور طبیعی پیش خواهد آمد مقابله نمایند. شکی نیست که حتی اگر چنین وعده‌ای هم عملی شود، این امر هرگز نمی‌تواند جبران‌کننده دستبرد بزرگی شود که دولت احمدی نژاد با چنان

این امر در زندگی واقعی کارگران و زحمتکشان چه تأثیری خواهد گذاشت.

نکته دیگری که در مورد طرح مزبور باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که در شرایطی که همه کارشناسان اقتصادی رژیم تاکید دارند که در صورت اجرای این طرح قیمتها شدیداً افزایش خواهد یافت، اما در باره حد این افزایش، تخمین‌های مختلفی می‌زنند. مثلاً در میان کارشناسان اقتصادی در جمهوری اسلامی، برخی از افزایش ۳۵ درصدی تورم پس از اجرای طرح مزبور سخن می‌گویند؛ و برخی هم مانند محمد باقر نوبخت معاون پژوهش‌های اقتصادی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، معتقدند که با "نقدی کردن یارانه‌ها، شاهد تورم ۵۵۰ درصدی در کشور خواهیم بود." همین واقعیت جنبه دیگری از معنای "موقوف‌الاجرا" نمودن افزایش دستمزدها و حقوق کارکنان دولت و قصد واقعی دست‌اندر کاران طرح فوق را بیشتر بر ملا می‌کند. از طرف دیگر با توجه به افزایش ناگهانی تورم - اگر نه رقم ۵۵۰ در صد بلکه رقم خیلی پائین تر یعنی ۳۵ در صد هم باشد - روشن است که پرداخت نقدی یارانه به هیچ وجه نمی‌تواند جای افزایش قیمتها را پر نماید. یک موضوع دیگر هم در اینجا مطرح است و آن این که هنوز در مورد اینکه دولت در ازاء حذف یارانه‌ها چه مبلغی قرار است به حساب خانواده‌های کم درآمد بریزد، هیچ کس چیزی نمی‌داند. ظاهراً از رقم‌های ۱۹ هزار تومان در ماه تا پنجاه هزار تومان دم زده می‌شود که اگر تازه همین بالاترین رقم را هم در نظر بگیریم متوجه می‌شویم که با در نظر گرفتن افزایش قیمت نفت و گاز و برق و آب و این امر که با بالا رفتن قیمت آن کالاها، بهای دیگر کالاها نیز افزایش خواهد یافت، پس مبلغی که به عنوان وجه دولتی ممکن است به خانواده‌های کم درآمد داده شود، هرگز پاسخگوی این افزایش نخواهد بود و این خانواده‌ها که در واقع اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند کمرشان زیر بار افزایش قیمت‌ها شکسته خواهد شد.

با توجه به آنچه که گفته شد روشن است طرح دولت احمدی نژاد، یورش وحشیانه دیگری به حقوق و دستمزد کارگران و زحمتکشان بوده و وسیله‌ای

جهت سر شکن کردن هر چه بیشتر بار بحرانهای نظام ظالمانه حاکم بر دوش توده‌های ستمدیده ایران است، امری که در صورت تصویب شدن، شرایط زندگی آنها را از آنچه که هست هم دهشتناک‌تر خواهد نمود. بدون شک عملی کردن این طرح به اعتراضات و شورشهای مردمی دامن خواهد زد؛ و به همین دلیل هم هست که برخی از نمایندگان مجلس رژیم در وحشت از بروز "مشکلات جدی در جامعه" بواسطه اجرای این طرح، به بقیه همپالگهای خود هشدار می‌دهند. برای نمونه موسی الرضا ثروتی نماینده مجلس رژیم در این باره گفت: "هر گونه اختلال در قانون مدیریت خدمات کشوری، خطر بالقوه‌ای است که تجمع‌های کارگری و کارمندی را در پی دارد و این اتفاق به هیچ وجه غیرمنتظره نخواهد بود."

آیا خطر رشد و گسترش مبارزات توده‌های جان‌به‌لب رسیده ایران برای رژیم جمهوری اسلامی آلتور که بعضی از نمایندگان مجلس در صورت عملی شدن طرح فوق از آن هشدار می‌دهند، امری جدی است؟ جواب هر چه باشد، احمدی نژاد علیرغم همه هشدارهای همپالگی‌هایش تاکید دارد که "حتی اگر یک روز به عمر حکومت من مانده باشد این طرح باید عملی شود". برای درک چرایی چنین تاکید و قاطعیتی آن هم از سوی مهره حقیری چون احمدی نژاد باید دانست که مدت‌هاست که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، دو ارگان مالی مهم جهان امپریالیستی، از جمهوری اسلامی خواسته‌اند که در عرض سه سال باید "همه رایانه‌ها حذف شود". این امر که خود بار دیگر وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیستها را ثابت نموده و دلیلی بر این واقعیت است، نشان می‌دهد که قاطعیت امثال احمدی نژاد از کجا نشأت گرفته و چگونه جلادان حاکم در جهت اجرای سیاستهای دیکته شده اربابان خود ابائی ندارند که زندگی را بر مردم ما از آنچه هست نیز سیاه‌تر کنند.

با توجه به دخالت بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در امور رژیم‌های وابسته‌ای نظیر رژیم جمهوری اسلامی، باید دانست که طرحی که توسط دولت احمدی نژاد در راستای خط "تحول اقتصادی" این دولت امروز در دستور کار قرار گرفته از آنجا

که ریشه در توصیه‌ها و درخواستهای ارگان‌های امپریالیستی مذکور دارد، به هیچوجه ابتکاری نیست که دست‌اندر کاران دولت احمدی نژاد خود به آن دست زده باشند. اساساً این طرح ویژه ایران نیست، بلکه نسخه‌ای است که نهادهای فوق برای اکثر کشورهای تحت سلطه تجویز نموده‌اند. در همین راستا هم بود که به گزارش رویترز، سام بودمن وزیر انرژی آمریکا درسفری به ژاپن از همه کشورها خواست که سوبسید مواد سوختی را حذف نمایند. با توجه به چنین واقعیتی است که می‌بینیم که در پاکستان و اندونزی و در کشورهای دیگری نیز که رژیم‌های وابسته به امپریالیسم در رأس کار قرار دارند، یکباره از حذف سوبسیدها و "هدفمند کردن یارانه‌ها" سخن گفته شده و وابستگان خود را برای اجرای آن آماده می‌کنند. این امر دقیقاً به این خاطر است که سیاستهای اقتصادی دولت‌های وابسته، آبشخور یکسانی دارند.

با توجه به ماهیت ضد مردمی رژیم جمهوری اسلامی و تجربه ۳۰ سال فریبکاریهای سردمداران این رژیم، بر کسی پوشیده نیست که ادعای رسیدن به "عدالت اقتصادی" از طریق اجرای طرح ارائه شده مورد بحث به مجلس، در عمل چه بر سر مردم زحمتکش خواهد آورد. در چنین شرایطی کارگران و زحمتکشان ما چاره‌ای ندارند جز اینکه جهت حفظ سطح معاش خود با همه توان بر علیه چنین تشبثاتی مبارزه کرده و اجازه ندهند که مترجمین حاکم آنها را در ابعاد هر چه وسیع‌تری به زیر خط فقر هول دهند. در تقابل با چنین طرح‌هایی است که معلوم می‌شود که مبارزه برای حفظ معاش که رابطه تنگاتنگی با مبارزه برای افزایش دستمزدها دارد، تا چه حد با مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی مرتبط بوده و در هم تنیده شده‌اند.

زیرنویس:

(۱) - برای نمونه ستاری فر رئیس سابق سازمان مدیریت و برنامه‌گذاری اعتراف نمود که "مشخص نیست که دولت احمدی نژاد با ۶۵ میلیارد دلار از ذخایر ارزی چه کرده است" ایلنا-۳ دی ۱۳۸۷

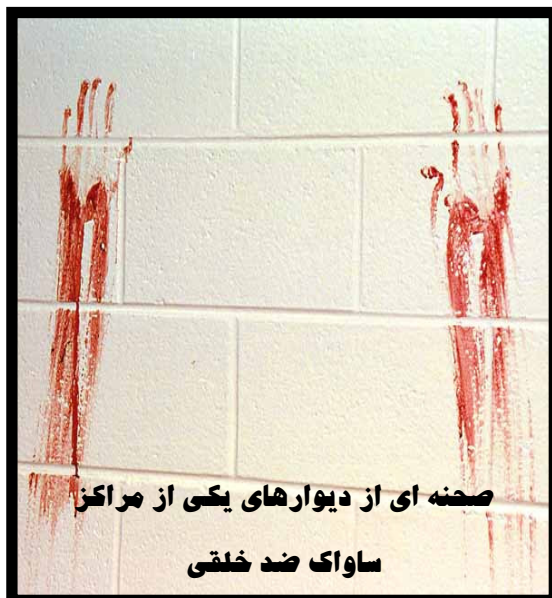
در افشای ادعای وزارت اطلاعات: چریکهای فدائی خلق در "چنبره ساواک"!

بازجویی هائی که به آنها استناد شده با کاملاً جعلی هستند و با اگر هم وجود داشته اند، در آنها دست برده شده است. تکیه بر این بازجویی ها جهت القاء این امر صورت گرفته که گویا رزمندگان فدائی در زیر شکنجه مقاومت نکرده و به محض دستگیری در " همان نخستین جلسه بازجویی" (صفحه ۲۸۱) اطلاعات خود را در اختیار شکنجه گران ساواک قرار می دادند. بدین گونه با تحریف واقعیت ها کوشش شده است که تصویری غیر واقعی از " سیمای چریکهای فدائی" (صفحه ۲۲) ارائه شود که مورد نیاز دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی می باشد.

۲- دومین محوری که مطالب کتاب مزبور را تشکیل می دهد دو نامه ساواک ساخته می باشند که با استناد به آنها کتاب از یک طرف به اشاعه این دروغ پرداخته است که چریکهای فدائی تشکیلاتی وابسته به بیگانگان بوده و برای کشور های خارجی جاسوسی می کرده و از طرف دیگر سعی در وارد آوردن این تهمت به سازمان چریکهای فدائی خلق کرده است که گویا این سازمان به خاطر حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" خود، مبادرت به تصفیه فیزیکی مخالفینش می نمود. با توجه به جعلی بودن خود آن دو نامه که همه ادعاهای وزارت اطلاعات در این زمینه بر منبای آنها قرار دارند، هر کسی می تواند به درجه بی اساس بودن مطالبی که در این محور در کتاب مذکور نوشته شده اند، پی ببرد.

۳- ادعای نفوذ پلیس در سازمان چریکهای فدائی خلق که در بالا به گوشه هائی از آن با استناد به خود کتاب اشاره شد محور سوم می باشد.

از سه محور فوق دو محور ۱ و ۲ پیش از این توسط نگارنده این سطور در یک جلسه پلنکی به تاریخ ۱۵ نوامبر تحت عنوان "هدف دشمن از "تاریخ نگاری" برای چریکهای فدائی چیست؟" و همچنین در طی مقاله ای با عنوان "باز هم در باره "تاریخ" سازی شکنجه گران"، مورد بحث و بررسی قرار گرفته اند. در اینجا محور سوم را مورد توجه قرار داده و می کوشیم با تکیه بر خود واقیبات و نیز تجربیات شناخته شده تاکتونی جنبش کمونیستی، دروغ بودن ادعاهای رژیم در این زمینه را نشان دهیم. به نظر من آشکار ساختن کذب این ادعا به خصوص در شرایط کنونی و در زمانه ای که ما شاهد رشد و گسترش اعتراضات جوانان کشور می باشیم، از اهمیت اساسی برخوردار است. این واقعیتی غیر قابل انکار است که در جنبش انقلابی مردم ما در بین جوانان گرایش واضحی به مارکسیزم و سوسیالیسم دیده می شود و ما شاهد تلاشهای خستگی ناپذیر دانشجویان و مبارزین جهت متشکل شدن و رساندن فریاد اعتراضشان به همگان هستیم، تلاشی که هر روز در اشکال مختلفی خود را بروز می دهد. از آنجا که نویسندگان کتاب یکی از اهداف مهم خود را مقابله با همین گرایش مارکسیستی و سوسیالیستی در صفوف دانشجویان و مبارزین گذاشته اند، برای آنها بسیار مهم است که بتوانند چنان ادعاهای دروغی را به خورد جوانان مبارز به خصوص دارای گرایشات سوسیالیستی بدهند. در واقع، اطلاعاتی های جمهوری اسلامی سعی کرده اند که با اشاعه ایده دروغ کنترل امنیتی ساواک بر سازمان چریکهای فدائی و نفوذ دشمن در درون صفوف رفقای ما، به جوانان مبارز چنین القاء کنند که هیچ گونه کار تشکیلاتی از چشم مقامات امنیتی پنهان نمانده و نمی



ادعای نفوذ پلیس در سازمان چریکهای فدائی خلق یکی از محور هائی است که با برجستگی در کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" جهت انحراف اذهان جوانان کشور طرح شده است. بر منبای این ادعا، کتاب مذکور کوشیده است به ساواک (و در نتیجه کلاً به سازمانهای امنیتی) قدرت افسانه ای دهد تا این تصور نادرست القاء گردد که سازمانهای انقلابی و در اینجا چریکهای فدائی خلق وسیعاً در زیر کنترل ساواک بودند؛ و گویا این امر تا آنجا وسعت داشته است که " دور نبود که اعضای رهبری، یکسره از منابع ساواک تعیین کردند". در آنجا همچنین ادعا شده است که "ساواک با کار اطلاعاتی حساب شده، توانسته بود، درون سازمان رخنه کند؛ و بر کلیه فعالیت های اعضای گروه، اشراف یابد" (صفحه ۷۵۲)، (صفحه ۷۲۲). اینها

ادعاهای پوچی است و همانطور که ملاحظه می شود اطلاعاتی های نویسنده کتاب مزبور با طرح آنها صرفاً تلاش کرده اند نهاد های امنیتی و اطلاعاتی را مسلط بر همه چیز و همه امور جلوه داده و اینطور القاء کنند که هیچ فعالیت انقلابی از زیر چشم مقامات امنیتی دور نمی ماند. با این تبلیغات و با طرح ادعای بی اساس نفوذ ساواک در سازمان چریکهای فدائی خلق، اطلاعاتی های جمهوری اسلامی، قبل از هر چیز جوانان مبارز و انقلابی ایران را آماج حمله قرار داده اند تا بتوانند در دل جوانان ما هراس ایجاد کنند و آنها را از هر گونه کار تشکیلاتی باز دارند.

کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" که از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در بهار امسال منتشر شد، همانطور که قبلاً نیز تأکید شده، تلاش آگاهانه ای است جهت خدشه دار کردن چهره انقلابیون چریک فدائی در دهه ۵۰ و ارائه تصویری به غایت غیر واقعی و تحریف شده از مبارزات پاک باخته ترین کمونیستهای ایران که در سالهای سیاه سلطه رژیم شاه توانستند با فعالیتهای خود بن بست حاکم بر مبارزات مردم را در هم شکسته و راه واقعی سرنگونی دیکتاتوری امپریالیستی حاکم را در مقابل همگان قرار دهند. درست به خاطر بر آورده کردن یک چنین هدف ضد انقلابی است که کتاب مزبور با دستی باز به ساخت و پخت دروغ، تحریف وقایع و سند سازی های وقیحانه متوسل شده است. ابعاد این تحریف و دروغ پردازی ها نیز چنان است که در افشای هر یک از آنها می توان چندین صفحه نوشت و واقعیت ها را آشکار ساخت. اقدام های چنین کاری البته خود وظیفه ای است که بر دوش همه نیروهای مبارز قرار دارد و این مقاله نیز درست در راستای افشای ادعاهای دروغ و اتهامات بی اساس نویسندگان وزارت اطلاعات در مورد چریکهای فدائی خلق به تحریر در آمده است.

در یک نگاه کلی می توان دید که کتاب دشمن (چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷) به طور عمده بر سه محور استوار است. این محور ها را چنین می توان خلاصه نمود. ۱- بازجویی های رفقای فدائی که همگی زیر شکنجه های وحشتناک ساواک اخذ شده اند یکی از محور هائی است که کتاب بر آنها تکیه دارد؛ و این البته در حالی است که اصالت خود آن بازجویی ها مورد تردید می باشد، چرا که هیچ شاهدهی بدست داده نمی شود که واقعیت و اصالت آنها را ثابت نماید. برعکس، می توان با مدارک و شواهدی نشان داد که به اصطلاح

نادمی را نیز به همراه داشتند." آیا همین موضوع که از طرف خود نویسندگان کتاب مطرح شده، دروغ بودن ادعاهای آنچنانی آنها را ثابت نمی‌کند؟ و این خود دلیل دیگری بر این مدعا نیست که فلم بمزدان وزارت اطلاعات جهت بی نتیجه جلوه دادن فعالیت مبارزاتی و کار تشکیلاتی است که چنین در قدرت ساواک غلو می‌کنند؟

اتفاقاً سابقه نفوذ ساواک در سازمانهای سیاسی تنها به مورد تشکیلات تهران حزب توده محدود نمی‌شود. تشکیلات پلیسی ای که سیروس نهاوندی در دهه ۵۰ برای گیر انداختن جوانان مبارز و تحویل آنها به شکنجه گران ساواک شکل داد، نمونه دیگری است که شیوه کار ساواک را نشان داده و بر علیه ادعاهای کتاب مورد بحث گواهی می‌دهد. همگان می‌دانند که با فرار ساختگی سیروس نهاوندی از کادر های سازمان انقلابی که در ارتباط با " سازمان رهایی

بخش خلقهای ایران" در آذر سال ۵۰ دستگیر شده بود، ساواک تلاش کرد بار دیگر تشکیلاتی پلیسی سازمان دهد. تهرانی شکنجه گر ساواک در دادگاه خود نایب نمود که سیروس نهاوندی پس از همکاری با ساواک در سال ۵۱ به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل شده و سپس از آنجا بطور ساختگی موفق به فرار می‌شود. این نیز قابل توجه است که ساواک جهت واقعی نشان دادن فرار سیروس نهاوندی حتی گلوله ای به دست و با پای وی شلیک می‌کند تا زمانیکه دوستان وی او را می‌بینند، فرار ساختگی وی را باور نمایند. (۲) به این ترتیب سیروس نهاوندی به کمک روابطی که داشت نه تنها یک تشکیلات پلیسی شکل داد بلکه روابطی را هم که رفقای سازمان انقلابی در ایران شکل داده بودند را شناسائی نمود. در نتیجه ساواک توانست از طریق سیروس نهاوندی تعداد زیادی از مبارزین را که از طریق او در یک تشکیلات ساختگی جمع شده و با خائن نامبرده از فعالیت آنها اطلاع داشت، در زمان های مقتضی جمع و با مورد حمله قرار دهد. از این طریق بود که ساواک توانست در سال ۵۵ تعدادی از مبارزین از جمله رفقا گرسیوز برومند، خسرو صفائی، پرویز واعظ زاده مرچانی، ماهرخ فیال، مینا رفیعی، جلال دهقان و... را شهید و تعداد دیگری از مبارزین را دستگیر نماید.

بر مبنای تجاربی که در فوق به آنها اشاره شد، باید پرسید که اگر ساواک در صفوف چریکها واقعا نفوذ کرده بود چرا بر اساس این تجربه و سیاستی که داشت یکباره آنها را جمع نکرد و همان برخوردی را که با مبارزین انقلابی مرتبط با سیروس نهاوندی خائن داشت، در این مورد ادعائی انجام نداد؟ همچنین در رد ادعای کذب فرار داشتن سازمان چریکهای فدائی خلق در "چنبره ساواک"، تجربه دیگری را نیز می‌توان در اینجا ذکر نمود که مربوط به چگونگی دستگیری رفیق فراموش نشدنی کرامت الله دانشیان می‌باشد. همانطور که روشن شده است (۲) کرامت با فردی به نام امیر حسین فئاتت که از اواخر دهه ۴۰ به مدت چند سال در زندان رژیم شاه بود در ارتباط بود. تا آنجائی که من به خاطر دارم فئاتت به همراه یکی از دوستانش به نام رحیم عراقی به اتهام تدارک جهت ربودن یک هواپیمادستگیر شده بود (۲). خود وی در مصاحبه ای که بخش هنری روز آنلاین با او نموده و در تاریخ ۷ اسفند ۱۳۸۴ در این سایت درج گردیده است در معرفی خود می‌گوید که: "سالهای ۴۹ تا ۵۱ را در زندانهای قزل قلعه، قصر شماره ۲ و زندان قصر شماره ۴ با بعضی از شخصیت‌های بزرگ تاریخ مبارزات سیاسی اخیر ایران هم‌بند بودم." امیر حسین فئاتت پس از آزادی از زندان ننگ همکاری با ساواک را پذیرفته و به یکی از منابع ساواک تبدیل شده بود بدون این که کسی از این موضوع مطلع بوده باشد، کرامت نیز این را نمی‌دانست. فئاتت برای به دام انداختن کرامت خود را مرتبط با سازمان چریکهای فدائی جلوه داده و برای جلب اعتماد او اعلامیه‌ها و جزوات چریکهای فدائی را از ساواک گرفته و در اختیار کرامت می‌گذاشت. فئاتت در این رابطه تا آنجا پیش رفت که حتی اسلحه ای هم در اختیار کرامت گذاشت، اسلحه ای که البته سوزن آن را ساواک در آورده بود. (اتفاقاً داشتن اسلحه، یکی از اتهامات کرامت، آن رفیق مبارز در جریان دادگاه معروفش بود) اما در جریان این پروسه وقتی ساواک احساس کرد که ممکن است وابستگی امیر حسین فئاتت به ساواک شناخته

اگر ادعای نویسندگان کتاب رابپذیریم و قبول کنیم که ساواک تا آن حد در صفوف چریکهای فدائی نفوذ داشته است که " گروه در چنبره ساواک" (صفحه ۷۳۱) قرار داشته و اگر رژیم شاه ساقط نمی‌شد این سازمان به یک تشکیلات پلیسی نظیر تشکیلات تهران حزب توده تبدیل می‌شد، اولین سوالی که به طور منطقی مطرح می‌شود این است که پس چرا ساواک با همه عوامل نفوذی خود نتوانست همه اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق را یکباره جمع و آن سازمان را نابود سازد تا حداقل برای مدتی خیال خود را راحت کرده و نگرانی شاه و اربابانش را بر طرف سازد؟ و چرا در فاصله ۸ تیر ۵۵ یعنی زمان ضربه بزرگ ساواک به چریکهای فدائی تا قیام بهمن، بقایای این تشکیلات صرفنظر از تحولات نظری در درون آن و عدول رسمی از تحلیل‌ها و خط مارکسیستی اولیه چریکهای فدائی، توانست به مبارزات خود ادامه داده و حتی ضرباتی هم به دشمن وارد سازد؟

مانند. همچنین با استناد به چنین ادعای کذب و دروغی می‌کوشند جوانان و مبارزین را از هر گونه کار تشکیلاتی دلسرد و مایوس نموده و به آنها بقبولانند که هر گونه فعالیت تشکیلاتی "پوچ" و بی نتیجه است.

یکی از ادعاهای مشخص نویسندگان کتاب این است که گویا اگر رژیم سلطنت در سال ۵۷ از بین نرفته بود قطعاً چریکهای فدائی به جریانی آلوده و پلیسی همانند تشکیلات تهران حزب توده تبدیل می‌شدند. این ادعای سخیف در صفحه ۶۹۱ کتاب به این صورت آمده است: "شاید بتوان با قاطعیت ادعا کرد با نفوذی که ساواک در چریکهای فدائی ایجاد کرده بود در صورتی که انقلاب اسلامی به پیروزی نمی‌رسید؛ سرنوشت تشکیلات تهران

حزب توده سرنوشت محتوم چریک های فدائی بود." لازم است یاد آوری شود که در دهه ۴۰ تشکیلات حزب توده در تهران به دنبال همکاری یکی از اعضای این حزب به نام عباسعلی شهریاری نژاد معروف به عباس شهریاری با رژیم شاه، به ابزاری در دست ساواک جهت پیشبرد اهداف این سازمان جهنمی تبدیل شد؛ و عباس شهریاری مزدور از طریق آن تشکیلات توانست ده ها جوان مبارز و انقلابی را به دام انداخته و کت بسته تحویل ساواک دهد. یکی دیگر از کار های عباس شهریاری با به قول تبلیغات ساواک "مرد هزار چهره"، به عنوان عامل نفوذی در تشکیلات تهران حزب توده، ضربه به گروه جزئی بود. تعدادی از رفقای این گروه در جریان ارتباط با تشکیلات تهران و شخص عباس شهریاری در سال ۴۶ دستگیر شدند. از جمله رفقا حسن ضیاء ظریفی و احمد جلیل افشار در تهران و مشعوف کلانتری، مجید کبانزاد و محمدچوپان زاده در خوزستان که سه تن اخیر در حین خروج از کشور از این طریق لو رفته و دستگیر شدند. عباس شهریاری سر انجام در ۱۳ اسفند سال ۵۲ به دلیل همکاری با دشمن و تبدیل تشکیلات تهران به یک تشکیلات پلیسی و وسیله ای جهت شکار و دستگیری مبارزین، به عنوان یکی از اعضای با سابقه و مهم سازمان امنیت شاه بوسیله یکی از تیم های عملیاتی چریکهای فدائی خلق به سزای اعمالش رسید. با این یاد آوری باید در مورد مقایسه بین تشکیلات تهران با سازمان چریکهای فدائی خلق توجه کرد که آیا اساساً چنین مقایسه ای جایز است و اگر نیست چرا دشمن به چنین سیاه نمائی مبادرت کرده است؟

اگر ادعای نویسندگان کتاب رابپذیریم و قبول کنیم که ساواک تا آن حد در صفوف چریکهای فدائی نفوذ داشته است که " گروه در چنبره ساواک" (صفحه ۷۳۱) قرار داشته و اگر رژیم شاه ساقط نمی‌شد این سازمان به یک تشکیلات پلیسی نظیر تشکیلات تهران حزب توده تبدیل می‌شد، اولین سوالی که به طور منطقی مطرح می‌شود این است که پس چرا ساواک با همه عوامل نفوذی خود نتوانست همه اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق را یکباره جمع و آن سازمان را نابود سازد تا حداقل برای مدتی خیال خود را راحت کرده و نگرانی شاه و اربابانش (۱) را بر طرف سازد؟ و چرا در فاصله ۸ تیر ۵۵ یعنی زمان ضربه بزرگ ساواک به چریکهای فدائی تا قیام بهمن، بقایای این تشکیلات صرفنظر از تحولات نظری در درون آن و عدول رسمی از تحلیل‌ها و خط مشی مارکسیستی اولیه چریکهای فدائی، توانست به مبارزات خود ادامه داده و حتی ضرباتی هم به دشمن وارد سازد؟ اگر به قول اینها " گروه در چنبره ساواک" فرار داشت، چرا در همان فاصله بین ۸ تیر تا بهمن ۵۷، ضربات پلیسی به سازمان مذکور بیشتر از طریق ردگیری و گشت های خیابانی بود؟ اگر ساواک آنچنان در این سازمان نفوذ کرده بود که گویا در صورت عدم وقوع به اصطلاح انقلاب اسلامی، سازمان چریکهای فدائی خلق به تشکیلاتی نظیر تشکیلات حزب توده تبدیل می‌شد، پس چه نیازی به تعقیب اعضا و مرتبطین با این سازمان از طریق ردگیری و فعالیت گشت های خیابانی بود؟ خود نویسندگان کتاب در صفحه ۷۷۳ اعتراف می‌کنند که: "طی سالهای ۵۵ الی ۵۷ بیشتر ضرباتی که کمیته مشترک بر چریک های فدائی وارد آورد از رهگذر همین گشت های خیابانی بود که البته که گاه متهمین

شده باشد، کرامت و یارانش را دستگیر و آنها را در آن بیدادگاه نمایشی محکوم نمود. (۵) این تجربه نیز به نوبه خود نشان می دهد که ساواک وقتی از طریق پادوهای خانن خود موفق به ارتباط گیری با مبارزینی می شد، پس از چندی آنها را دستگیر می نمود و اجازه فعالیت بیشتر به آن مبارزین نمی داد.

سازمان چریکهای فدائی خلق در خرداد سال ۵۵ ضمن توضیح ضربات پی در پی ساواک به چند پایگاه چریکها، در طی اطلاعیه ای علت این امر را ردگیری های تلفنی اعلام نمود. این موضوع در "کتاب دشمن" (کتاب مورد بحث) نه تنها تکذیب نشده بلکه در آنجا هم مطرح شده است که ضرباتی که در چند ماه اول سال ۵۵ از طرف ساواک به سازمان وارد شد، از طریق ردگیری های تلفنی بوده است و نه به خاطر نفوذ پلیس در صفوف سازمان. خود نویسندگان کتاب در صفحه ۶۲۲ نوشته اند که وقتیکه ساواک فهمید بهروز ارمغانی با برادر همسرش رضا جوشنی املیشی تماس تلفنی دارد، "شنود تلفن ها آنقدر ادامه یافت تا اینکه خانه امن حمید اشرف در تهران نو، خیابان خیام و چند خانه دیگر واقع در کن، حسن آباد زرگنده و خیابان کرمان برای کمیته مشترک معلوم گردید." بنابراین ساواک در سال ۵۵ از طریق سر نخ هائی که بدست آورده بود توانست با کنترل تلفن های برخی از پایگاه های چریکها، تعدادی از این پایگاهها را شناسائی نماید. در مورد آنچه که بعد از ضربات بزرگ ۵۵ از

واقعیت این است که به دلیل درستی خط منشی مبارزاتی چریکهای فدائی خلق و چریانی که با رنج و خون و پایداری در مبارزه در جامعه شکل گرفت، در سالهای ۵۲ و ۵۳ این تشکیلات با روی آوری گسترده مبارزینی مواجه شد که بطور باور نکردنی ای بسوی سازمان می آمدند. گسترش صفوف سازمان از طریق جذب نیرو آنچنان وسعت یافت که مسئله سازماندهی این نیروی عظیم و آموزش آنها به رفقای ما فرصت نداد تاکتیک ها و روشهای دشمن را با دقت بررسی و راه مقابله با آنها را در یابند. در حالیکه ساواک به کمک و رهنمود سازمانهای اطلاعاتی امپریالیستها همچون سیا(CIA)، روشهای جدیدی جهت مقابله با چریکها یاد گرفته بود. اگر تا دیروز با مشاهده هر ریفی جهت دستگیری وی اقدام می کردند حال در تلاش بودند که با تعقیب و مراقبت فرد شناخته شده به رفقای دیگری دست یابند.

بنابراین با استفاده بیشتر از تلفن در سازمان، حساسیت دشمن نیز فزونی گرفت و دوجندان شد. در رابطه با زندانیان سیاسی نیز اگر تا دیروز کسانی را که در مواجه با شرایط دستگیری و بازجویی به مردم پشت کرده و حاضر به همکاری با پلیس می شدند را به عنوان "آنتن" در زندانها بکار می گرفتند، حال می کوشیدند با جلب همکاری آنها از این گونه افراد به مثابه طعمه جهت صید انقلابیون سود جویند.

بنابراین همانطور که ملاحظه می شود در اینجا مسئله بر سر روشها و تاکتیکهای نوینی بود که دشمن برای ضربه زدن به چریکها بکار گرفت و رفقای ما نیز می بایست با شناخت آن شیوه ها راه مقابله با آنها و اشکال سازمانی مناسب و منطبق با آن روشها را پیدا می کردند تا توانائی گسترش رشد یابنده سازمان ودستیابی به اشکال نوین سازماندهی جهت تبدیل حمایت معنوی بدست آمده به حمایت مادی را مهیا نمایند. اما متأسفانه عدم شناخت شیوه های جدید دشمن و اشتباهات دیدگاهی خود رفقا این امکان را برای دشمن فراهم آورد که بتواند با گسترش پایگاههای چریکی در شهرها این پایگاه ها را شناخته و ضربات بزرگی به سازمان وارد سازد.

نویسندگان کتاب جهت ارائه تصویر خود ساخته از سازمان چریکهای فدائی خلق به نسل جوان و واقعی جلوه دادن ادعاهای خود در زمینه مورد بحث، به مواردی مثل تلاش ساواک برای دستیابی به رفیق صبا بیژن زاده از طریق یکی از نزدیکان خانوادگی وی که تحت نظر و با در ارتباط با ساواک بوده اشاره می کنند(صفحه ۷۱۱) و یا از تماس رفیق یوسف خشکه بیجاری با رفیقی نام می برد که گویا در تماس با یکی از منابع ساواک بوده است، که البته نویسنده کتاب دشمن بدون ارائه هیچ دلیل و توجیهی از او تنها به نام "م-ک" اسم می برد (صفحه ۶۸۱). اما جالب است که در صفحات دیگر، خود کتاب ادعان می کند که هیچکدام از این رفقا از طریق سر نخ هائی که گفته شده ضربه نخورده اند.

واقعیت این است که با ضربات دشمن در نیمه اول سال ۵۵ به چریکهای فدائی خلق، سازمان، رفقای با ارزشی را از دست داد و امکانات بسیاری نابود شد و روابط زیادی گسسته گشت. به همین دلیل هم اعضای باقی مانده سازمان، رفقای چون صبا بیژن زاده تلاش خستگی ناپذیری بکار بردند تا هم روابط گسسته شده را دوباره وصل کنند و هم امکانات جدیدی سازمان دهند و در همین چارچوب هم هیچ بعید نیست که رفیق صبا بیژن زاده از خواهر و شوهرخواهرش خواسته باشد که خانه جدیدی که تلفن داشته باشد برای خودشان تهیه کنند تا امکان تماس وی با آنها بیشتر گردد. کتاب به این موضوع اشاره کرده و دست به داستان سرانی میزند. اما این مسئله چه ربطی به نفوذ ساواک در صفوف چریکهای فدائی خلق و داستان سرانی های نویسندگان کتاب دارد؟ همین واقعیت که نه رفیق صبا بیژن زاده و نه رفیق یوسف خشکه بیجاری از طریق کانالهایی که در کتاب به عنوان منابع ساواک قید گردیده ضربه نخورده اند، نشان می دهد که ادعای نویسندگان کتاب مبنی بر نفوذ ساواک در سازمان نادرست بوده و حتی اگر ساواک موفقیتی هم در این زمینه داشته، این امر در ابعادی نبوده است که اکنون ادعا می شود. در حقیقت، ادعاهای کنونی بیشتر جهت قدرتمند نشان دادن ساواک و بالطبع وزارت اطلاعات به عنوان ادامه منطقی آن ارکان ضد خلقی بیان شده است. بنابراین اگر چه نمی توان این واقعیت که

سازمان باقی ماند نیز با تاکید باید گفت که ، باز بر خلاف ادعای وزارت اطلاعاتی های جمهوری اسلامی، آن سازمان به عرصه تاخت و تاز ساواک تبدیل نشد. اگر غیر از این بود باید پرسید که چرا در شرایطی که علیرغم ضربات بزرگی که به سازمان چریکهای فدائی خلق وارد آمد و یاران و امکانات زیادی از دست رفت، باز هم بقایای آن سازمان در پروسه فعالیت های خود به دشمن ضربه زده و تشکیلات و قدرت آنشی را حفظ کرد که ما بعدا نقش آفرینی آنها در قیام بهمن شاهد بودیم. بنابراین این ادعا با واقعیت مبارزاتی و تشکیلاتی چریکهای فدائی خلق چه قبل از ضربات بزرگ ۵۵ و چه در رابطه با سازمان بعد از ضربات علیرغم همه گرایش به راست و تحولات درونی اش انطباق ندارد. البته هر نهاد امنیتی و از جمله ساواک تلاش برای نفوذ در سازمانهای انقلابی را وظیفه بدیهی خود می شمارد. اما این ادعای اطلاعاتی های جمهوری اسلامی که می کوشند تلاش های ساواک برای نفوذ در سازمان چریکهای فدائی خلق را موفق جلوه دهند، تنها بیانگر غرض ورزی آنها و کوشش برای پیشبرد مقاصد ضد خلقی خودشان است. با آکراندیسمان کردن موفقیت ساواک در وارد آوردن ضربه به چریکهای فدائی خلق در سال ۵۵ ، اطلاعاتی ها سعی کرده اند تصویری از چریکها بسازند که با واقعیت آنها انطباق نداشت و این تلاش تنها بکار ابر قدرت جلوه دادن سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی می خورد.

همانطور که اشاره شد، چریکهای فدائی خلق در دوم خرداد ۵۵ در اطلاعیه ای که در رابطه با ضربات ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت همان سال منتشر نمودند، اعلام کردند که: " این حملات بدینال کنترل شبکه تلفن قسمتی از سازمان ما و کشف محل چند پایگاه اصلی و پشت جبهه چریکی آغاز گردید." دستگیریهایی متعاقب این ضربات در همان سال برای خیلی از مرتبطین با سازمان و از جمله خودم که در آن زمان در زندان بودم روشن ساخت که برخی از رفقا مثل رفیق بهروز ارمغانی شدیداً تحت تعقیب بوده اند اما این واقعیات هم ربطی به ادعای سخیف کنونی سربازان گمنام امام زمان ندارد!

واقعیت این است که به دلیل درستی خط منشی مبارزاتی چریکهای فدائی خلق و چریانی که با رنج و خون و پایداری در مبارزه در جامعه شکل گرفت، در سالهای ۵۲ و ۵۳ این تشکیلات با روی آوری گسترده مبارزینی مواجه شد که بطور باور نکردنی ای بسوی سازمان می آمدند. گسترش صفوف سازمان از طریق جذب نیرو آنچنان وسعت یافت که مسئله سازماندهی این نیروی عظیم و آموزش آنها به رفقای ما فرصت نداد تاکتیک ها و روشهای دشمن را با دقت بررسی و راه مقابله با آنها را در یابند.

است پس چرا علیرغم این ادعا ها ضربات بزرگی به سازمان وارد نشد؟ جالب است که علیرغم این ادعا ها بر طبق متن کتاب معلوم می شود که نامبرده حتی بر اساس گزارش مورخه ۲۱ بهمن ۵۵ ساواک مندرج در صفحه ۷۸۶ این کتاب "آمادگی همکاری لازم جهت شرکت در گشت زنی ندارد"، به همین دلیل هم پرویز ثابتی(همان مقام امنیتی معروف) در زیر این گزارش به تاریخ ۲۵ بهمن ماه ۵۵ دستور می دهد که وی را به تهران منتقل کنند. پس فرجودی بنا به این داستان از حدود اوائل اسفند ۵۵ به کمیته تهران منتقل می شود و گویا تا آزادی ادعائی اطلاعاتی های نویسنده کتاب دشمن، از زندان در آنجا بوده است. اما، اگر چنین است، پس چرا نه کسی وی را در این فاصله در زندان دیده است و نه داستان سرایان ما می دانند که بالاخره ساواک کی وی را جهت نفوذ در صفوف چریکها از زندان آزاد کرده است! و مهمتر از همه اینکه چه کسانی بر اثر همکاری نامبرده دستگیر و یا شهید شده اند؟ این موضوع نیز قابل تعمق است که نویسنده و یا نویسندگان کتاب در صفحه ۷۸۰ می نویسند که: "یکی از دختران علنی به اتفاق دختر دیگری خانه ای در خیابان ملکی، واقع در میدان وثوق با هویت اصلی(مریم بانو سپهری راهنما و رفعت معماران بنام) اجاره کردند. سیمین، حسن فرجودی را به عنوان مسئول به آن خانه برد" منظور از سیمین رفیق صبا بیژن زاده می باشد. حال بر مبنای چنین اطلاعاتی سوال این است اگر سیمین یعنی رفیق



صبا بیژن زاده، فرجودی را به عنوان مسئول این خانه به رفقای که خانه را گرفته بودند معرفی کرده است و نویسندگان کتاب هم مدعی هستند که فرجودی با ساواک همکاری نموده، پس چرا ساواک به این خانه حمله نکرد؟ و رفقای که خانه را اجاره کرده بودند را دستگیر نمود؟ و آنها پس از تخلیه خانه مزبور تا خرداد ۵۷ به فعالیت خود ادامه داده و در این زمان در روابط و به دلایل دیگری دستگیر و یا شهید شدند. حتی اگر تصور کنیم که ساواک به جای دستگیری به تعقیب آنها پرداخته است در این صورت این سوال مطرح می شود که چرا هیچ کس بر اساس این "تعقیب و مراقبت" ضربه نخورد؟ یکی از این رفقا رفیق رفعت معماران بنام می باشد که در سوم خرداد ۱۳۵۷ همراه با رفیق سلیمان پیوسته حاجی محله در یک درگیری مسلحانه در کرج به شهادت می رسد و خود نویسندگان کتاب هم در صفحه ۸۲۵ در باره این درگیری نوشته اند که: "مامورین کمیته مشترک در کرج به یک مرد و یک زن مشکوک می شوند. هنگامی که مامورین به سوی آنان حرکت می کنند با شلیک گلوله از سوی مظنونین مواجه می شوند". این موضوع نیز بیانگر آن است که رفیق رفعت معماران که ظاهراً بنا به ادعای نویسندگان وزارت اطلاعات به عنوان یکی از افراد آن خانه هویتش در اواخر سال ۵۵ برای ساواک شناخته شده بود از طریق حسن فرجودی لو نرفته است و یا توانسته است به فعالیت در چارچوب زندگی مخفی تا خرداد سال ۵۷ ادامه دهد. بنابراین وقتی همه این موارد نشان می دهند که ضربه ای از طرف رفیق فرجودی به سازمان وارد نیامده، چگونه می توان داستانی که کتاب اخیر در مورد وی ساخت و پرداخت کرده است را واقعی تلقی کرد؟ به خصوص که بر طبق گفته اطلاعاتی های نویسنده کتاب گویا در گزارش ساواک مطرح شده است که حسن فرجودی در حدود خرداد ۵۷ از چشم ساواک پنهان شده است و این گویا بعد از آن بوده که در گزارشات دیگر ساواک چنین آمده است: "چنانچه اقدامات وی در خصوص معرفی عوامل خرابکار صادفانه و ثمر بخش باشد و اعضای مربوطه را معرفی نماید در مورد وی تا مرحله ترخیص" (صفحه ۷۸۶) اقدام خواهد شد. البته برای خالی نبودن عریضه از گزارشاتی هم در این رابطه یاد می شود که گویا مربوط به یکی از گزارشات ساواک به تاریخ اول خرداد ۵۷ می باشد که در آن فید شده که "مشارالیه بعد از آزادی از زندان ضمن یک تماس تلفنی و در مورد محل تردد عناصر گروه چریک های باصطلاح فدائی خلق، اطلاعاتی در اختیار گذارد" و سپس در همین گزارش آمده است که "وی طی یک تماس مجدد تلفنی اعلام داشت با یکی از افراد در تهران ملاقات نموده و فرار است به گروه وصل شود" و سپس همین گزارش ناگهان مدعی می شود که "در بررسی های معموله مشخص گردید که یاد شده پس از برقراری ارتباط مخفی شده است" و در زیر گزارش هم آمده که "اجازه فرمائید

ساواک در تلاش جهت پیدا کردن سر نخ هائی از چریکها و نفوذ در صفوف آنها بود را انکار نمود و اساساً این امر وظیفه همیشگی هر سازمان اطلاعاتی است و در واقعیت هم مواردی وجود داشته که ساواک تلاش کرده عناصر بریده و واداده را به درون سازمان نفوذ دهد اما موفقیتی که ادعا می شود در این زمینه نداشته است. تا آنجائی که مطالعه این کتاب دشمن نیز نشان می دهد، واقعیت غیر از این نبوده است مگر آن که وزارت اطلاعات در این زمینه نیز مثل موارد دیگر تلاش کرده که اطلاعات مهمی از طریق کتاب به انقلابیون منتقل نشود. از طرف دیگر کتاب در رابطه با ادعای بی اساس نفوذ پلیس در سازمان

چریکهای فدائی خلق، به داستان سرانی پرداخته و تا آنجا پیش رفته که در موردی رفیق حسن فرجودی را که در تاریخ ۱۶ دی ۵۵ به اتفاق رفیق محمد رضا هدایتی در مشهد دستگیر و بر اساس اطلاعات سازمان در همان زمان هر دو رفیق در زیر شکنجه شهید شده اند را نه یکی از جان باختگان سازمان بلکه کسی فلمداد می کند که پس از دستگیری در مشهد با ساواک همکاری کرده و جهت نفوذ در سازمان آزاد شده است. داستان سرایان

وزارت اطلاعات در حالیکه قادر نیستند حتی یک نفر را نام ببرند که به این طریق شناسائی و شهید شده است، در حالیکه خودبر مبنای گزارش ساواک نوشته اند که فرجودی "حدود ۱۲ نفر از افراد عضو سازمان" (صفحه ۷۸۶) را می شناخته، در ادامه داستان سازی مفصّلانه خود مدعی شده اند که از حسن فرجودی پس از آزادی، دیگر اطلاعاتی در دست نیست. خلاصه کسانی که سعی می کنند دستگاه های امنیتی را آنچنان قدرتمند و مسلط بر همه چیز جا بزنند که هیچ حرکتی از نظرشان پنهان نمی ماند، به اینجا که می رسند می نویسند که "فرجودی با جلب اعتماد کمیته مشترک توانست آزاد شود، ولی از زمان آزاد شدن او اطلاعاتی در دست نیست" (صفحه ۷۸۷) و نکته جالب این که نویسندگان کتاب که همه اسناد ساواک را در اختیار دارند نمی دانند که چه بر سر حسن فرجودی آمده است! گر چه نویسنده کتاب "حذس" زده که فرجودی یا در یک درگیری کشته شده و یا به "زندگی آرام و بی دغدغه ای" (صفحه ۷۸۸) روی آورده. در اینجا باید اظهار امید واری کرد که در جلد های بعدی با دخالت "امداد های غیبی"، این "حذس" نویسندگان کتاب به این ادعا تبدیل نشود که رفیق فرجودی نیز یکی از کسانی بوده که بدست چریکها کشته شده است!!

بباید لحظه ای فرض کنیم (فرضی که دارای هیچ پایه واقعی نیست) که داستان فوق واقعی است. بر این اساس رفیقی که بنا به گزارش ساواک به تاریخ ۱۹ دی ماه سال ۵۵ که در صفحه ۷۸۱ کتاب درج شده "علیرغم شکستن استخوان پا بر اثر تیر اندازی و خوردن سیانور تا این لحظه زنده مانده لیکن کوچکترین مطلبی اظهار نموده و آخرین نظر کمیسیون پزشکی حاکی است که به علت نخوردن غذا حال عمومی او با توجه به اینکه به وسیله سرم تغذیه می گردد رضایت بخش نمی باشد ... تاکنون حتی از گفتن نام خود امتناع نموده است" و ساواک خود تاکید دارد که "هرگونه فشار به نامبرده امکان تسریع در مرگ او را دارد" (صفحه ۷۸۲) بتدریج بهبود یافته و به قول شکنجه گران نویسنده این کتاب "با بهبود نسبی حال فرجودی، در فضای بازجویی، زبان او نیز گشوده می شود!!" (به این عبارت آخر توجه کنید! تمام کسانی که بازجویی زیر شکنجه را چه در زندان های رژیم شاه و چه در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی تجربه کرده اند، با عبارات مشابه "زبان او نیز گشوده می شود" که ورد زبان بازجوهای شکنجه گر بود، آشنا هستند که حال همان عبارت را در نویسنده کتاب مورد بحث بکار برده است) و اطلاعاتش را در اختیار بازجویان قرار می دهد. همانطور که ملاحظه شد خود گزارش ساواک مدعی است که نامبرده "حدود ۱۲ نفر از افراد عضو سازمان" (صفحه ۷۸۶) را می شناخته. و نویسندگان کتاب نیز ادعا نموده اند که "زبان او نیز گشوده" شده است. اگر چنین

آگاه بودند پس چرا به شکنجه متوسل می شدند. آری، همه این دروغها تنها برای این طرح می شوند که جوانان مبارز را از مبارزه و انقلاب باز دارد.

مواردی که توضیح داده شد تقریباً همه آن چیزی است که کتاب با تکیه بر آنها ادعای نفوذ ساواک در صفوف چریکهای فدائی را کرده است. وزارت اطلاعات در این کتاب نه تنها جنایات ساواک را لاپوشانی می کند بلکه در صفحه صفحه آن قدرت ساواک را فراتر از آنچه بود جلوه می دهد. آنها مغرضانه این دروغ بزرگ یعنی پلیسی بودن تشکیلات چریکها را اشاعه می دهند تا نه تنها تاریخ مبارزاتی مردم ما را تحریف نمایند بلکه بتوانند در حال حاضر به طور بالفعل در بین نسل جوان ایران بیهوده بودن و "پوچ" بودن کار تشکیلاتی و مبارزه تشکیلاتی را اشاعه دهند. واقعیت این است که تجربیات جنبش کارگری در

سراسر جهان ثابت نموده که چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است و هیچ مبارزه سیاسی بدون تشکیلات انقلابی به سرانجام مطلوب نمی رسد؛ و اساساً زحمتکشان و پیشروان آنها چاره ای جز متشکل شدن و با تشکل بر علیه طبقه حاکم و دیکتاتوری آن جنگیدن ندارند. این درست همان نکته ای است که کتاب می کوشد با اغراق در قدرت ساواک و ادامه منطقی آن وزارت اطلاعات آنرا غیر ممکن جلوه داده و هر تشکیلات مبارزاتی را بستری برای نفوذ سازمانهای اطلاعاتی جلوه دهد تا بتواند در مقابل این نیاز کارگران و توده های ستمدیده سنگ بیندازد. البته شکی نیست که نهاد های امنیتی همواره می کوشند در سازمانهای سیاسی و انقلابی نفوذ کنند و با شناخت انقلابیون آنها را زیر ضربات مرگبار خود قرار دهند. اما این نیز واقعیتی است که بدون ساختن تشکیلات انقلابی امکان ادامه کاری سیاسی که لازمه کار سیاسی است

وجود ندارد و به همین دلیل هم انقلابیون چاره ای جز رعایت اصول کار تشکیلاتی، مقید کردن خود به انضباط لازم و رعایت اصول کار مخفی ندارند تا جلوی نفوذ دشمن را گرفته و سازمان انقلابی خود را مصون از نفوذ آنها بنا کنند. مسلم است که تحلیل مشخص از شرایط مشخص و درک روشها و تاکتیکهای دشمن در هر مرحله از مبارزه برای این منظور ضروری است. تجربه فعالیت چریکهای فدائی در دهه ۵۰ نشان داد که در زیر شدیدترین پیگردهای دشمن و در شرایط دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً فهر آمیز نیز می توان تشکیلاتی انقلابی بنیان نهاد و چریکهای فدائی منطبق با تئوری انقلابی خود، سازمانی سیاسی- نظامی ساختند که لازمه کار انقلابی در آن زمان بود.

با توجه به تجارب یاد شده، حال وظیفه نسل جوان کنونی است که با درس گیری از تجربیات گذشته و با تحلیل مشخص از شرایط مشخصی که در آن قرار گرفته اند، سازمانی بنا نهند که قادر به مبارزه با پلیس سیاسی و قادر به ادامه کاری باشد و بتواند همه راههای نفوذ دشمن را مسدود نموده و تاکتیکهای محیلانه سربازان گمنام زمان را خنثی سازد. البته کمونیستها و مبارزینی که در مسیر فوق کام بر میدارند باید قبل از هر چیز متوجه باشند که وزارت اطلاعات جهت شناخت و دستگیری آنها خود را تنها به تاکتیکها و روشهای شناخته شده که معمولاً بوسیله دستگاه های امنیتی بکار گرفته می شوند، محدود نمی کند. در حال حاضر آنها می کوشند تا به قول خود دست اندرکاران رژیم جمهوری اسلامی از شیوه های "نرم افزاری" نیز بر علیه مبارزین استفاده کنند. یکی از آن شیوه های بسیار فریبکارانه و حیله گرانه ای که ما امروز شاهدیم این امر است که دستگاه های اطلاعاتی دشمن می کوشند در بین جوانان به خصوص در دانشگاه ها، به تفکرات غیر کمونیستی امکان فعالیت دهند تا از طریق آنها بتوانند هم در جهت منحرف کردن ذهن جوانان مبارز در جامعه اقدام کنند و هم در موقعیتی که لازم می بینند، عده ای از آن جوانان فریب خورده را دستگیر و به زندان افکنند. راه انداختن تبلیغاتی نظیر ضرورت علنی بودن فعالیت کمونیستها، سازماندهی از طریق اینترنت و از آن دردناکتر از طریق "موازی سازی" (در این مورد نظیر ایجاد تشکیلات های وابسته و جلوه دادن آنها به مثابه تشکلی مبارزاتی) و یا راه اندازی سایتیهای به اصطلاح "چپ" که کارشان بطور موزیانه در

عکس وی تکثیر و در دفترچه متواریان ثبت شود" (صفحه ۷۸۷) به این ترتیب بر اساس این داستان ساختگی حسن فرجودی در حدود خرداد ۵۷ از چشم ساواک پنهان شده است و دیگر خبری از وی در دست نیست. خوب پرسیدنی است که نتایج فعالیت فرجودی از زمان آزادی تا خرداد ۵۷ چه بوده است؟ و چرا نویسندگان کتاب که به همه اسناد ساواک دسترسی دارند در این مورد چیزی برای عرضه در اختیار ندارند؟ از سوی دیگر می دانیم که در خرداد سال ۵۷ اوضاع رژیم شاه داشت روز به روز خراب تر می شد و فضا های مبارزاتی بیشتر و بیشتر باز می گردید در نتیجه اگر فرجودی در آن زمان با سازمان تماس گرفته بود امری نبود که از دید اعضای سازمان در آن دوره که خیلی هاشان هم زنده هستند، پنهان بماند. در نتیجه با توجه به این

واقعیت که هیچ یک از اعضای آن دوره سازمان، فرجودی را پس از دستگیری ندیده است (اتفاقاً با توجه به این که قبلاً شهاده فرجودی در زیر شکنجه مطرح شده بود، اگر او واقعاً دوباره با رفقایش تماس گرفته بود، این موضوع نمی توانست در سازمان انعکاس نداشته و کسی از آن مطلع نشده باشد.) با توجه به همه آنچه توضیح داده شد، جعلی بودن داستان وزارت اطلاعات ساخته در مورد رفیق حسن فرجودی صد درصد بوده و دروغین بودن آن غیر قابل تردید می باشد.

از این داستان سرانی های بی ارزش که بیشتر جهت خراب کردن چهره انقلابیون سرهم بندی شده، بگذریم، واقعیت این است که پس از ضربات بزرگ سال ۵۵ بخشی از بار باز سازی سازمان به دوش رفیق فرجودی افتاد و به همین دلیل هم نامبرده اطلاعات زیادی از روابط تشکیلاتی آن زمان

داشت و در صورتیکه وی به واقع به ننگ همکاری با دشمن تن می داد قادر بود ضربات مهمی به روابط باقی مانده در آن زمان وارد سازد. اما این بدانیم که چنین اتفاقی نیفتاد. اتفاقاً سازمان در همان زمان از طریق یکی از هوادارانش که در بیمارستانی در مشهد کار می کرد اطلاع یافت که فرجودی در زیر شکنجه جانباخته است. درجه وفاحت دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی جهت تیرنه جنایت ساواک و مخدوش نمودن چهره مبارزین که در صفحه صفحه این کتاب شاهد آن هستیم، در توسل به دروغی آشکار در رابطه با رفیق فرجودی بیش از پیش خود را روشن میکند. این همان برخورد ردبیلانه ای است که وزارت اطلاعات جدا از این کتاب در موارد دیگر هم به آن دست زده است. فراموش نکرده ایم که سالها پیش شایعه کردند که صمد بهرنگی خودش در رودخانه غرق شد اما گویا پارانیش به خاطر اینکه به شهید احتیاج داشتند از وی "شهیدی برداختند". آنها با عنوان چنین دروغی می کوشیدند چهره باران صمد را خدشه دار سازند. بعد روشن شد که این داستان یکی از اولین پروژه های وزارت اطلاعات جهت خراب کردن چریکهای فدائی ها بوده است. ادعای این که فرجودی نه تنها در زیر شکنجه شهید نشده بلکه عامل نفوذی دشمن در صفوف چریکها شده است نیز از نوع همین ادعاهای ردبیلانه است که تنها از سربازان گمنام امام زمان ساخته است. بر اساس چنین اراجیفی است که کتاب می کوشد تا تشکیلات انقلابی چریکهای فدائی خلق را هم سنگ با تشکیلات تهران حزب توده قرار داده و با چنین داستان سرانی هائی قدرت نهاد های امنیتی را بطرز اغراق آمیزی بالا برده و امکان شکل دادن به سازمانی انقلابی جدا از نفوذ دشمن را ناممکن جلوه دهد. در حالیکه اتفاقاً شکل سازماندهی چریکهای فدائی و اشکال مبارزه آنها در آن زمان بگونه ای بود که اساساً نتایج تلاشهای دشمن جهت نفوذ در سازمان را محدود و کم دامنه می ساخت. حال باید پرسید که اگر سازمانهای اطلاعاتی تا این حد بر همه رویدادها اشراف دارند پس چه نیازی به شکنجه وجود دارد؟ آیا نفس وجود شکنجه های وحشیانه چه در زمان رژیم سلطنت و چه در سالهای سیاه سلطه جمهوری اسلامی خود بزرگترین برهان مبنی بر عدم اطلاع نهاد های امنیتی از روابط انقلابیون و فعالیتهای آنها نیست؟ مگر شکنجه قبل از هر چیز برای این اعمال نمی شود که اطلاعات زندانی کسب گردد؟ خوب اگر سازمانهای اطلاعاتی بر همه زیر و بم های کار انقلابیون

وزارت اطلاعات در این کتاب نه تنها جنایات ساواک را لاپوشانی می کند بلکه در صفحه صفحه آن قدرت ساواک را فراتر از آنچه بود جلوه می دهد. آنها مغرضانه این دروغ بزرگ یعنی پلیسی بودن تشکیلات چریکها را اشاعه می دهند تا نه تنها تاریخ مبارزاتی مردم ما را تحریف نمایند بلکه بتوانند در حال حاضر به طور بالفعل در بین نسل جوان ایران بیهوده بودن و "پوچ" بودن کار تشکیلاتی و مبارزه تشکیلاتی را اشاعه دهند. واقعیت این است که تجربیات جنبش کارگری در سراسر جهان ثابت نموده که چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است و هیچ مبارزه سیاسی بدون تشکیلات انقلابی به سرانجام مطلوب نمی رسد؛ و اساساً زحمتکشان و پیشروان آنها چاره ای جز متشکل شدن و با تشکل بر علیه طبقه حاکم و دیکتاتوری آن جنگیدن ندارند. این درست همان نکته ای است که کتاب می کوشد با اغراق در قدرت ساواک و ادامه منطقی آن وزارت اطلاعات آنرا غیر ممکن جلوه داده و هر تشکیلات مبارزاتی را بستری برای نفوذ سازمانهای اطلاعاتی جلوه دهد.

که بوسیله حمید شوکت تنظیم و منتشر شده ضمن تأیید تیر خوردن نیاوندی "عمل جراحی" را تکذیب کرده و می گوید که تیر به دست وی خورده بوده است. در صفحه ۱۸۱ کتاب گفتگو با کورش لاشانی در این زمینه آمده است که: "من فقط زخم او را پانسمان کردم. جای گلوله روی دست چپ و عضله دلتونید قرار داشت"

۲: من یک شورشی هستم نوشته عباس سماکار (صفحه ۱۵۹)

۴: من با فتانت از طریق برادرم خشایار آشنا بودم. بعد از دستگیری فتانت، خشایار گفت که فتانت و دوستانش با برخی از ساواکی های طرفدار بختیار در ارتباط بودند و طرح هواپیما رسانی هم در همین رابطه بوده است. ماموران ساواک برای فریب آنها چنین القاء کرده بودند که در ساواک دو جناح وجود دارد که یکی از این جناحها طرفدار بختیار می باشد. از قرار همین افکار و روابط آلوده زمینه ای شد تا از فتانت ماموری ساخته شود که با بی شرمی و سنگدلی جنایتکارانه کرامت عزیز را به سوی چوبه دار بفرستد.

۵: در رابطه با دادگاه کرامت در صفحه ۱۸۱ کتاب راوی بهاران از قول یکی از کسانی که با وی هم پرونده بوده چنین نقل شده است: "در دادگاه گروه دوازده نفری هم اسم طنانت به عنوان نفر سیزدهم که مثلاً فراری است مطرح شده بود." در صورتی که این گفته صحیح بوده باشد می توان گفت که ساواک با این شگرد کوشیده بود تا هرگونه شک به ساواکی بودن فتانت را از اذهان پاک سازد تا با کتمان چهره مامور خود و "فراری" جلوه دادن او، امکان استفاده از وی در برنامه های آینده را از دست ندهد.

۶: در صفحه ۲۳۴ کتاب "شکنجه گران می گویند" از قول تهرانی دژخیم ساواک آمده است که: "ساواک دو مرکز تلفنی داشت، یکی در خیابان اوریخان {بود} اما {دیگری} در خیابان نریا... این دو مرکز، تلفن ها را بین خودشان تقسیم کرده بودند... به این صورت که یکی از شماره ۲ تا ۵ و دیگری از شماره ۵ تا ۹ را کنترل می کردند. ساواک تقریباً در حدود ۹۰ تا صد هزار شماره تلفن را کنترل می کرد"

عمل، فریبکاری و کوبیدن کمونیستهاست و شکل دادن به تشکل های آلوده حتی کارگری و... در جهت شناخت نیرو های انقلابی و جلوگیری از تشکل آنها؛ همه اینها از جمله شیوه هائی هستند که وزارت اطلاعات در سالهای اخیر بکار گرفته است. همین واقعیت، قبل از هر چیز روی این امر تأکید می گذارد که در شرایط سلطه سرنیزه و جولان سربازان گمنام امام زمان، مجافل و روابط کمونیستی الزاماً باید مخفی بوده و تنها در حین فعالیت های مخفیانه خود، از هر فضای علنی، ممکن برای رساندن صدای خود به جامعه سود جوید.

امید که کمونیستهای جوان ما با درس گیری از مبارزات نسل قبلی به نیاز ایجاد تشکیلات مبارز، پاسخی انقلابی دهند و برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم کام های هر چه بلندتری بردارند.

فریبرز سنجر

۷ دی ماه ۱۳۸۷ - ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸

زیر نویسی ها:

۱- جان استمیل معاون بخش سیاسی سفارت امریکا در تهران در گزارش سری خود به واشنگتن در رابطه با نگرانی اربابان شاه از جنبش مسلحانه در ایران و خطری که این جنبش برای منافع امریکا در بر دارد چنین نوشته است: "در چهارسال گذشته جنبش تروریستی ایران به صورت دو سازمان مهم، یعنی مجاهدین خلق و سازمان چریکهای فدائی خلق ظاهر شد... خطری بسیار جدی علیه امریکانها به حساب می آید" (تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی، جلد اول صفحه ۳۷۹)

۲- در کتاب سیاووشان (یاد واره جان باختگان حزب رنجبران ایران) که در زمستان ۱۳۷۸ منتشر شده در این مورد آمده است که: "نیاوندی مدعی شد از بیمارستان شماره ۲ ارتش گریخته و تیری که به پایش خورده بود ادعایش را تقویت می کرد... دکتر کورش لاشانی از رهبران سازمان انقلابی که در آن زمان مخفیانه در ایران به سر می برد و پزشک بود، نیاوندی را مورد عمل جراحی قرار داد و مهوش جاسمی... از وی پرستاری کرد." (صفحه ۳۳). در همین رابطه، لاشانی در کتاب خاطراتش

جلوه ای دیگر از همکاری ...

از صفحه ۱۹

مثل اینکه اگر کسی دست به مبارزه مسلحانه نزند میبایست با نوکران امپریالیسم یعنی با عمامه داران خونخوار سازش کند. این نظریه آنقدر بی پایه و کودکانه است که جز خود این نوکران سرمایه و همکاران جمهوری اسلامی کس دیگری را فریب نمیدهد. بسیاری از مبارزین جان باخته در بیکار با دشمن دست به سلاح نبرده بودند، در حالی که زمانی که به جنگال جنایتکاران جمهوری اسلامی افتادند نیز به هیچ وجه خود فروشی پیشه نکرده و حماسه هائی از مقاومت و شهادت از خود بر جای گذاشتند. آیا همه جوانان پر شوری که در سال های ۶۰ دسته دسته با اتهامات بی اساس و یا با عنوان های بسیار ابتدائی از قبیل تماس با فرد فعال سیاسی و یا دوستی و همسایگی با آنها و حتی خواندن یک نشریه و اطلاعیه، دستگیر، شکنجه و نهایتاً اعدام شدند، مبارزه مسلحانه میکردند؟ بسیاری از مبارزینی که پس از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی بر علیه آن مبارزه کردند اتفاقاً مبارزه مسلحانه بر علیه این رژیم را رد نموده و معتقد به شیوه های مسالمت آمیز مبارزه بودند ولی همین ها مقاومتها و مبارزات پر شوری در برابر همین جلاان اسلامی از خودشان نشان دادند. این امر نشان می دهد که اختلاف نظریه سر اینکه شرایط سیاسی و اقتصادی جامعه چیست و اشکال مبارزه برای رسیدن به آزادی و سوسیالیسم چه باید باشد، نمیتواند فرد و یا جریانی را از صف انقلاب به صف ارتجاع و فضابان جمهوری اسلامی سوق دهد. فرخ نگهدار خائن در مطلبی که در تأیید این کتاب یعنی در تأیید لجن پراکنی های وزارت اطلاعات بر علیه چریکهای فدائی نوشته از فرصت استفاده کرده واز آشنائی خود با رفیق کبیری همچون حمید اشرف دم زده است و از این طریق خواسته است برای خود اعتباری کسب نماید. غافل از این که اگر حمید اشرف فرمان سازش ناپذیر مبارزه بر علیه استعمار و استبداد بوده است، فرخ نگهدار یکی از مرتجعترین و کثیف ترین چهره خیانت و خود فروشی در تاریخ مبارزاتی چند دهه اخیر بشمار میرود. آشنائی با این با آن انقلابی، هم مدرسه ای و هم محلی بودن با انقلابیون به هیچ وجه نمیتواند چهره سیاه کسی را سفید نماید. انقلابیون فدائی آملانسان محو استبداد و استعمار و بعدالینتی های اجتماعی بود. آن مبارزین، از پاکترین و فداکارترین فرزندان خلقهای ایران بودند و شکی نمی تواند باشد که شناخت زندگی و تلاش آن انقلابیون پر شور و درک اهداف آنان، نیرو و پتانسیل بیشتری به مبارزین و مردم ایران که خواهان سرنگونی رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی هستند خواهد بخشید. بنابراین فهم است که چرا آنها مورد نفرت جمهوری سیاه آخوندی و نوکران ریز و درشتشان قرار دارند و چرا تا این حد بر علیه آنها تبلیغ می شود.

در نبود هیچگونه آزادی برای گفتار و بیان حقیقت، تلاش جمهوری اسلامی بر آنست که با تبلیغ و ترویج نظرات و اندیشه های مسموم، کاری کند که آرمان و راه چریکهای فدائی خلق مورد تردید جوانان و مبارزین ایران قرار گیرد. کتاب منتشره از طرف وزارت اطلاعات در مورد چریکهای فدائی خلق نیز به این منظور نوشته شده است. البته بنظر من امکان تأثیر گذاری این تبلیغات واهی و دروغ پردازیها همیشه در فشارهائی از جامعه وجود دارد. برای همین نیز تلاش در راه خنثی کردن این تبلیغات زهر آگین را باید دو چندان نمود. هرچند درعین حال شدیداً اعتقاد دارم که مردم ایران هوشیارتر از آن هستند که دشمن فکر می کند. توده های ما با کسب تجربیات فراوان در سه دهه اخیر، کتاب دشمن برای تحریف تاریخ را بر خلاف هدف مرتجعین به وسیله ای برای کسب تجربیات فراوان از آن دوره تبدیل خواهند کرد. مردم ایران هر روزه با نظام سفاک حاکم روبرو هستند و هیچ انسان شریفی از رذالت و پستی حکومتیان در جامعه ما در امان نیست و بواقع اعتبار جمهوری اسلامی با همه دست اندرکارانش تا آنجا آلوده است که هیچکس نمیتواند به تبلیغات زشت آنها باور بکند و یا آنچه آنها عرضه کرده اند را واقعی بینداند. این را دیگر امروز مردم ما می دانند که نیروهای انقلابی و رزمندگان مسلح در دهه پنجاه، در راه رسیدن به آزادی تا چه حد از خودگذشتگی نشان داده و با مبارزات و مقاومت های خود چه عظمت و شکوه مبارزاتی را به منصف ظهور رسانده اند.

پشت مردم غیر نظامی پنهان ساخته است.

هرچند که حماس یک نیروی ارتجاعی و ضد انقلابی است ، اما قتل عام مردم بی دفاع با تشبیه به حماس نمی تواند حتی ذره ای ننگ جنایت را از چهره دولت اسرائیل زایل کرده و یا آن را کم رنگ سازد. حماس ، هم ذات دولت اسرائیل بوده و درست در جهت خلاف منافع توده های فلسطینی ساخته و پرداخته شده است. اتفاقاً این موجود **دست سبز**، فرزند خود دستگاه های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل است و شین بت (Shin Bet) و موساد (Mossad) و سیا (CIA) آن را در دوره ای شکل داده و تقویت کردند تا کمونیست ها و نیرو های ملی و آزادیخواه را از صحنه دور ساخته و امکان غصب رهبری خلق فلسطین را برای آن نیروی ارتجاعی فراهم آورند. (۱) آنها بودند که حماس و اساساً بنیاد گرائی اسلامی را

در فلسطین پر و بال داده و به جان مردم منطقه انداختند. آن گاه سعی کردند هر صدای اعتراضی بر علیه جنایات دولت اسرائیل را در هیاهوی ضرورت مبارزه با تروریست ها و تروریست های اسلامی خفه کنند. طرح امپریالیستی شکل داده به اپوزیسیون های اسلامی ، امروز به یک سری از اهداف خود رسیده و حماس و دیگر دارو دسته های مرتجع ، به کمک دلار های اهدائی عربستان و جمهوری اسلامی در هر کجا که جمعیتی را دور خود جمع کرده اند ، توانسته اند با سوء استفاده از احساسات ضد امپریالیستی توده ها به جنبش ضد امپریالیستی خلق ها ضریات بزرگی بزنند و تا حدودی آن جنبش را از مسیر انقلابی منحرف نمایند. درعین حال ، امپریالیست ها و صهیونیست ها هر وقت که مصالح شان حکم می کند وجود آنها را دستاویز پیشبرد سیاست های جنگ طلبانه و ضد مردمی خود و تداوم اشغال گریشان در خاورمیانه قرار می دهند. بطور کلی ، باید با تاکید گفت که بنیادگرایی یهودی با بنیاد گرائی اسلامی همزاد همدیگر بوده و آشخور و استفاده ضد انقلابی یکسانی دارند.

نگاهی به چگونگی رشد بنیاد گرایی اسلامی در منطقه واقعیت فوق را مورد تأیید قرار می دهد و نشان می دهد که در همه جا امپریالیست ها و به خصوص امپریالیسم آمریکا در پشت سر جریانانی نظیر حماس قرار داشته و اساساً با حمایت و پشتیبانی آن هاست که حضور این دارو دسته های مرتجع را در هر کجا می توان مشاهده نمود. در جریان انقلاب مردم ایران مذاکرات دارو دسته خمینی با آمریکا و حمایت آمریکا جهت قدرت گیری آنان را شاهد بودیم و دیدیم که چگونه ارتش مزدور شاهنشاهی ، یک شبه اسلامی شد و با "امام امت" بیعت نمود و "امام" به جای "شاه" نشست. بعد در افغانستان این جریانان را در لباس "مجاهدین افغان"



نسل کشی خلق فلسطین، معلول سلطه گری صهیونیستها!

درست به این خاطر است که سیاست دولت اسرائیل در ۶۰ سال گذشته همواره توسل به جنگ و خون ریزی و اعمال رعب و وحشت در میان مردم فلسطین ، اشغال هرچه بیشتر سرزمین های آنها و درهم شکستن مقاومت توده های ستم دیده بوده است تا با خیال راحت بتواند سرزمین فلسطین را صاحب شود. به همین دلیل هم بود که اسحاق شامیر از رهبران اسرائیل می گفت: **"فلسطین سرزمینی بوده بدون ملت و باید به ملتی داده شود بدون سرزمین"**. بنابراین نسل کشی خلق فلسطین جهت دائمی نمودن اشغال سرزمین فلسطین ، ذاتی سلطه دولت اسرائیل بوده و این دو از همدیگر جدائی ناپذیر می باشند.

نکته مهمی را که در مورد دولت اسرائیل باید در نظر گرفت این است که گر چه این دولت نیز همچون هر دولتی ، زور سازمان یافته یک طبقه برای حفظ مناسبات اقتصادی موجود می باشد ، در عین حال ماشین سرکوب خوب سازمان یافته ای برای حفظ اشغال سرزمین فلسطین و اجرای سیاست های اربابان امپریالیست خود در منطقه نیز می باشد و تجاوزگری و کشتار خلق فلسطین از جمله وظایف دائمی و همیشگی اوست.

درست برای سرپوش گذاشتن روی چنین واقعیتی است که در جریان هر حمله اسرائیل به مردم فلسطین ، ماشین تبلیغاتی دولت اسرائیل با حمایت اربابان امپریالیست و دیگر حامیان مرتجع اش براه افتاده و توجیهی برای آن حمله دست و پا می کنند. این بار نیز این دولت "شلیک موشک" از غزه بسوی شهر های اسرائیل را دستاویز حمله ددمنشانه اخیر خود به مردم غیر نظامی و بی دفاع غزه قرار داده و در مقابل اعتراض جهانیان نسبت به کشتار مردم غیر نظامی ، با وقاحت تمام اعلام کرد که مقصر حماس است که خودش را

ظهر شنبه ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ ، ارتش اسرائیل ، غزه را مورد حملات وسیع هوایی قرار داد و بار دیگر با کشتار کودکان و مردم بی دفاع فلسطینی ، چهره واقعی و جنایتکارانه رژیم صهیونیستی حاکم بر اسرائیل را در مقابل چشم جهانیان به نمایش گذاشت. هر چند با توجه به تاریخ سراسر تجاوز و جنایت اسرائیل بر علیه خلق فلسطین ، این حمله به خودی خود امر تازه ای نبود ، اما ماشین سرکوب و جنایت اسرائیل این بار دست به نو آوری جدیدی زده و ابعاد کشتارهای خود در اثر حمله هوایی را به جانی رساند که تا بحال سابقه نداشت. در همان روز اول ، بر اثر بمباران غزه توسط ارتش اسرائیل ، بیش از ۲۰۰ نفر که بسیاری از آنها غیر نظامی و تعداد زیادی کودک بودند جان باختند. این تعداد کشته در جریان یک حمله ، حتی در تاریخ قساوت ها و سداد گری های خود اسرائیل هم کم تر دیده شده بود.

از زمان شکل گیری اسرائیل در سال ۱۹۴۸ ، جهان تاکنون همواره شاهد کشتار مردم فلسطین و اشغال سرزمین آنها بوسیله دولت اسرائیل و با حمایت آشکار قدرت های امپریالیستی بوده است. البته تاریخ جنایات این دولت بر علیه خلق فلسطین به قبل از این سال و به زمانی که بنیانگذاران اسرائیل بصورت گروه های تروریستی فعالیت می کردند بر می گردد و بواقع ، تاریخ تجاوز صهیونیستی در اشغال سرزمین فلسطین با ترور و قتل و جنایت نوشته شده است. این امر حقیقتی است که دلایل کاملاً روشن برای آن وجود دارد. آخر وقتی قرار بر این باشد که جمعیت بزرگی از اهالی سرزمینی از موطن خود رانده شوند تا طرفداران مذهب مشخصی در آنجا سکنی گزینند ، چه روشی جز همان روش های جنایتکارانه ای که صهیونیست ها تا کنون مرتکب شده و می شوند می توانست برگزیده شود!؟

رئیس جمهور آمریکا در جریان حمله اسرائیل به لبنان در سال ۲۰۰۶ با وقاحت تمام گفت "آنچه در حال حاضر در لبنان و فلسطین می گذرد، یک عملیات اسرائیلی مورد حمایت آمریکا نیست؛ بلکه یک عملیات آمریکائی ست که بوسیله اسرائیل انجام می پذیرد" (تیری میسان روزنامه نگار فرانسوی)

واقعیت این است که امپریالیسم، دشمن اصلی مردم فلسطین بوده و مبارزه مردم فلسطین برای رسیدن به آزادی قبل از هر چیز مبارزه ای ضد امپریالیستی است و به همین دلیل هم رهائی این خلق ستمدیده بدون قطع قطعی سلطه و نفوذ امپریالیسم امکان پذیر نمی باشد. نفی و نادیده گرفتن این واقعیت و توهم رسیدن به صلح و آزادی از طریق الطاف امپریالیست ها و در چارچوب طرح های امپریالیستی - که قدمت آنها به قدمت جنبش انقلابی توده های فلسطینی باز می گردد - نتیجه ای جز آن چه هر روز با آن مواجهیم ندارد. چنین توهماتی تا کنون باعث شده است که به ظاهر راه حل هائی که جهت "حل" معضل اسرائیل و خلق فلسطین عرضه می شود، هر بار با شکست مفتضخانه ای روبرو شوند و بر ابعاد مشکلات و رنجهای توده های تحت ستم فلسطینی اضافه گردد. این تجربیات نیز بیان گر آنند که نیروهای مبارز نباید اجازه دهند که تبلیغات فریبکارانه امپریالیست ها و صهیونیست ها دشمنان واقعی مردم را از جلو چشم آنها دور سازند؛ بلکه باید با هرگونه توهم پراکنی نسبت به اغراض امپریالیست ها به مقابله برخاست و با صراحت به مردم گفت که تنها راه رهائی شما مبارزه برای نابودی سلطه امپریالیسم و رژیم های وابسته به آن می باشد.

اگر با توجه به آنچه توضیح داده شد به واقعیت انقلاب فلسطین همان طور که هست نگاه کنیم، دیگر دچار انحرافات گوناگون موجود در این زمینه نمی شویم که مثلاً به بهانه مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم به حمایت از حماس و مرتجعین اسلامی برخیزیم و یا به دلیل نفرت از جمهوری اسلامی، به خاطر پشتیبانی علنی جمهوری اسلامی از حماس و بنیاد گرائی اسلامی، به دفاع از اسرائیل و سیاست های امپریالیستی گرایش پیدا کنیم و همچون به اصطلاح "چپ" های پرو امپریالیست آتش بیار تبلیغات امپریالیستی شویم. واقعیت این است که همه نیروهای مرتجع منطقه مخالف مطالبات بر حق خلق فلسطین و در رأس آنها حق تعیین سرنوشت مردم ستمدیده فلسطین می باشند. این پای بندی با عدم پای بندی به مطالبات اساسی خلق فلسطین و چگونگی برخورد برای تحقق آن مطالبات است که صف بندی اصلی بین دوستان و دشمنان خلق فلسطین را تعیین می کند و نه ادعا ها و تبلیغات فریبکارانه که سالهاست که گوش همه را با آنها کر کرده



شکی در این امر وجود ندارد که حماس یک جریان سیاسی مرتجع و وابسته می باشد و در این هم تردیدی نیست که اگر روزی آنها در قدرت قرار گیرند، با توجه به شرایطی که در آن به قدرت می رسند در پروسه ای همان بر سر مردم می آورند که دارو دسته حاکم بر ایران بر سر مردم ما آورده و می آورد. با درک این واقعیت است که مسئولیت نیروهای انقلابی هر چه بیشتر شناخته شده و آن ها بدرستی نباید اجازه دهند که امپریالیست ها و اسرائیل با مخفی شدن زیر پرچم مبارزه با بنیاد گرائی اسلامی و تروریسم، مقاومت مردم فلسطین را خفه ساخته و نقش جنایتکارانه شان را در کشتار مردم بیگناه کتمان سازند. خواست های مردم فلسطین خواست هائی مشروع و روشنی هستند. این مردم ستمدیده که در سیزمین خودشان با آن ها چون سگانگن رفتار می شود، در اساس برای کسب حق تعیین سرنوشت خویش مبارزه می کنند. از آن جا که شرط تحقق چنین خواستی بروز آزاد اراده مردم بوده و این امر خود وابسته به برقراری یک شرایط دمکراتیک می باشد، پس قبل از هر چیز باید مانع اصلی استقرار آزادی و دمکراسی و در نتیجه تحقق حق تعیین سرنوشت خلق فلسطین را شناخت و آن را مورد حمله قرار داد. اگر مردم در راستای چنین هدفی گام بردارند آنگاه با توجه به وابستگی غیر قابل انکار موجودیت صهیونیستی به امپریالیسم آمریکا، در اولین گام به عینه می بینند که دشمنان اصلی آنها چه نیرو هائی می باشند و چرا آن ها باید امپریالیسم آمریکا و رژیم مزدور اسرائیل را همزمان آماج حملات خود قرار دهند و نه این که به آمریکا نقش داور بیطرفی را بدهند که در این دعوا لازم است نیم نگاهی هم به مطالبات آنها داشته باشد. در حقیقت تنیدگی سلطه اسرائیل با منافع و سیاست امپریالیسم آمریکا آنچنان عمیق و غیر قابل انکار است که رونالد ریگان رئیس جمهور سابق این کشور، از اسرائیل به عنوان "ناو هواپیما بر آمریکا در منطقه" نام می برد و جرج بوش

دست در دست ماموران سیا (CIA) در جنگ با تجاوز شوروی دنبال کردیم و سال ها بعد مشاهده کردیم که در حالی که دولت آمریکا ظاهراً به بهانه نقشی که بن لادن در انفجار های خونین سفارتخانه های آمریکا در نایروبی و اسلام آباد داشت در تعقیب وی بود (۱۹۸۸) چگونه مسئولین سیا (CIA) درست دو ماه قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در بیمارستان آمریکائی دبی که بن لادن برای معالجه در آنجا بستری بود، به عیادت او رفتند (به گزارش نشریه فیگارو) و در سال های اخیر هم همگان به عینه دیدند که آمریکا با لشکر کشی به عراق و سرنگونی دیکتاتور این کشور - صدام حسین - اتفاقاً اسلام گرایانی را به قدرت رساند که قبلاً در زیر سایه سربازان گمنام امام زمان در جمهوری اسلامی در آب نمک خوابانده بود. بعداً هم همگان دیدند که دولتمردان جدید عراق چگونه در زیر پوشش قدرت آتش ۱۵۰ هزار نفرسرباز آمریکائی در حال تمرین جانشینی صدام حسین می باشند. فکر نمی کنم که در توضیح این سیاست نیازی به ذکر همه چنین اعمالی در کشور های مختلف باشد، اما در همه جا می توان مشاهده کرد که بنیاد گرائی اسلامی و یا به قول "چپ" های پرو امپریالیست ما، "اسلام سیاسی"، با هدایت ماموران سیا (CIA) و با دلار های نفتی رژیم ددمنش جمهوری اسلامی و کمک های مالی رژیم مزدور عربستان سعودی که وابستگی اش به آمریکا اظهارمن الشمس می باشد پرورده شده و در حال شلنگ تخته انداختن می باشد. همه سعی این نیروی ارتجاعی این است که مبارزات و اعتراضات توده ای را از مسیر درست و انقلابی منحرف ساخته و نیروهای انقلابی را ایزوله سازد.

بر مبنای واقعیات فوق الذکر، مضحک ترین ادعای دولت اسرائیل که در یورش وحشیانه اخیر حتی به حملات هوایی بسنده نکرده و با اعزام نیروی زمینی خود، تلاش می کند تا جایی که می تواند بخش هائی از غزه را دو باره اشغال نماید، همانا توجیه این حمله با موجودیت حماس می باشد. در حالی که دولت اسرائیل در حملات وحشیانه خود به مردم فلسطین، جنبش انقلابی دمکراتیک و مقاومت آن مردم را مد نظر داشته و با چنان حملاتی در حقیقت اراده پولادین این خلق برای رهائی را سرکوب می کند. تاریخ سراسر تجاوز و جنگ اسرائیل ثابت می کند که مسئله اصلی دولت اسرائیل همانا سرکوب مقاومت مردمی خلق فلسطین می باشد که بیش از ۶۰ سال است در مقابل اشغالگران سرزمین شان، آنهم متجاوزینی که با توسل به وحشیانه ترین روش ها می کوشند هر گونه مقاومت مردمی را در هم بشکنند، قهرمانانه پیکار می کنند و نه سرکوب صرفاً دار و دسته حماس و جلوگیری از موشک پرانی گروه های فلسطینی به سوی اسرائیل.

تنها باید خود را از قید به اصطلاح رهبری های سازشکار رها نموده و تحت رهبری واقعاً انقلابی که جز یک رهبری کمونیستی نمی تواند باشد ، در جهت رسیدن به حق تعیین سرنوشت خود پیش بروند.

در جریان چنین انقلابی ست که خلق فلسطین می تواند و باید از کمک و همراهی طبقه کارگر و زحمتکشانش اسرائیلی برخوردار شود که بطور روزمره تحت استثمار و سرکوب طبقه سرمایه دار حاکم و دولت صهیونیستی مسلط بر این کشور قرار دارند و در جهت کسب حقوق عادلانه شان هر روزه با آن در ستیز اند. درک این حقیقت مبارزاتی یعنی وحدت منافع طبقاتی مشنریک بین طبقه کارگر و توده های ستمدیده فلسطین و طبقه کارگر و زحمتکشانش یهودی اسرائیل و گام برداشتن در جهت تحقق آن است که می تواند مسیر انقلاب و مبارزات عادلانه خلق فلسطین بر علیه دشمنان اش یعنی امپریالیسم و صهیونیسم را هر چه بیشتر تسریع کند. درست به همین اعتبار هم هست که با هر تهاجم جدید دولت اسرائیل بر علیه خلق فلسطین ، کارگران و نیروهای آزادیخواه یهود در ابعاد هر چه بیشتری بر علیه دولت اسرائیل به اعتراض بر می خیزند و ما امروز شاهد شرکت قابل توجه آزادیخواهان یهودی در اعتراض به کشتار مردم غزه در اروپا و آمریکا می باشیم.

وظیفه همه نیروهای آزادیخواه است که در دفاع از پایداری تحسین انگیز خلق فلسطین و در محکومیت دشمنان و جلدان این توده ها با عزمی راسخ به دفاع از مقاومت مردم فلسطین بر خاسته و لحظه ای از افشای جنایات ددمنشان حاکم بر اسرائیل باز نمانند.

فریبرز سنجرى

۲۲ دی ۱۳۸۷ - ۱۲ ژانویه ۲۰۰۹

زیر نویسی:

۱- در کتاب "بازی شیطان" اثر رابرت درایفوس، نویسنده با تکیه بر اسناد و اطلاعات ماموران سیا (CIA) بطور مفصل نقش آمریکا و اسرائیل در شکل دادن به این جریان را مورد بررسی قرار داده است. همچنین می دانیم که اسحاق رابین نخست وزیر سابق اسرائیل نیز در جریان مذاکرات صلح اسلو وقتي که یاسر عرفات به موضوع ساخت و پرداخت حماس توسط دولت اسرائیل اشاره نمود ، مجبور شد که از آن به مثابه یکی از اشتباهات اسرائیل نام ببرد.

نیروهای واقعا موجود کار کرد و در صحنه ای که در آن محمود عباس ها و اسماعیل هانیه ها میدان داری می کنند گام به گام پیش رفت، چرا که گویا بالاخره این ها نمایندگان مردم فلسطین هستند و در انتخاباتی آزاد! تعیین شده اند. اما باید به این به اصطلاح واقع بین ها گفت که اتفاقا سال هاست که همین نیرو ها با به اصطلاح واقع بینی تمام و در واقع با کرنش در مقابل قدرت دارند در بساطی که امپریالیست ها و صهیونیست ها و دولت های مرتجع و وابسته منطقه چیده اند می رقصد و بازهم چیزی عاید مردم ستمدیده فلسطین نشده است. دیدیم که آنها چگونه با "واقع بینی" تمام خواست تشکیل دولت مستقل فلسطین که قرار بود در سرزمین اشغال شده فلسطین ایجاد شود را به "دولت خود گردانی" تبدیل کردند که فاقد هر گونه قدرت واقعی است و حوزه عمل اش گنوهایی مجزا از هم به جای کل سرزمین فلسطین می باشد که تازه هر روز هم به بهانه ای همین گنوه ها را دوباره اشغال می کنند و با محاصره و بمباران ، اجازه نفس کشیدن به مردم نمی دهند. دیدیم که از خواست بازگشت آوارگان فلسطینی به خانه و کاشانه شان چشم پوشیدند و تازه علیرغم همه این عقب نشینی ها و سازشکاری ها، باز هم اسرائیلی ها دست بردار نیستند و هر روز به شکلی مردم بیشتری را آواره می سازند و با پیشبرد سیاست شهرک سازی هایشان بخشهای بیشتری از سرزمین فلسطین را ضمیمه اسرائیل می سازند.

آیا همه این تجارب تلخ نشان نمی دهد که بهتر است رفرمیسم و آستان بوسی در درگاه قدرت های جهانی را به حساب واقع بینی نگذاریم و صاف و پوست کتنده بگوئیم **که چون به اصطلاح "گفتمان جهانی" تفسیر کرده پس باید به هر چه که دادند رضا داد و شکر گزار بود که باز هم صاحبان قدرت حاضر اند چیزی جلوممان بندازند!**

با تکیه به درس هائی که سیاست های ارتجاعی و سازشکارانه تا کنون به توده های ستمدیده داده اند می توان گفت که این مدعیان دروغین واقع بینی ، این چنین واقع بینانه ترین راه حل در شرایط کنونی را که همانا انقلاب برای نابودی سلطه امپریالیسم و رژیم مزدورنش دولت صهیونیستی در اسرائیل می باشد را انکار می کنند. البته هر گام چنین انقلابی مملو از پیچیدگی و ناهمواری است و اساساً راه انقلاب شاه راهی اسفانته نیست بلکه سنگلاخی و پر از دست انداز می باشد ؛ اما راه انقلاب آن هم انقلابی با رهبری طبقه کارگر ، تنها راه رسیدن به آزادی است. مردم فلسطین تاکنون با پایداری قهرمانانه شان در مقابل دولت تجاوزگر اسرائیل نشان داده اند که ابائی از پیمودن راه انقلاب ندارند و

ایند. براین اساس می توان دید که چه به اصطلاح دولت حماس در نوار غزه و چه دولت کاریکاتوری محمود عباس در کرانه غربی ، هیچیک از دوستان و مدافعین انقلاب فلسطین نمی باشند. سردمداران این جریانات هنوز به قدرت واقعی نرسیده صدای مخالفین خود را خفه ساخته و به اعتراض مردم را سرکوب می کنند و به جای حرکت در جهت خواست های توده ها در جهت منافع خود و لغت و لیس های خود گام برداشته اند. با تکیه بر چنین واقعیتی ، انحراف و اشتباه بزرگی است که چنین دارو دسته های رسوائی را که سال هاست دست در دست نیروهای مرتجع بر علیه مردم گام برداشته اند را به جای رهبران واقعی مردم فلسطین قلمداد نموده و یا به این بهانه که مردم فلسطین و انقلاب آنها از فقدان یک رهبری انقلابی در رنج اند، در پشت پرچم آنها قرار گرفت.

تجربه تاریخ مبارزات توده های ستمدیده در سراسر جهان درحداقل شصت سال اخیر و تجربه مشخص مبارزات سال های اخیر در خاورمیانه نشان داده است که تحقق مطالبات اساسی توده ها تنها با توسل به انقلابی با رهبری طبقه کارگر امکان پذیر می باشد. انقلابی که جهت رسیدن به پیروزی الزاما باید وسیع ترین توده ها را بسیج کرده و بیشترین متحدین را هم آواز سازد و درچنین مسیری بدون شک اتحاد مبارزاتی با کارگران و زحمتکشانش اسرائیلی برای نابودی سلطه امپریالیسم و بمنظور ایجاد یک دولت دمکراتیک و مردمی در این سرزمین امری الزامی خواهد بود. به همین دلیل هر کس خواهان تحقق حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین می باشد - که تنها در شرایطی دمکراتیک در اثر نابودی سلطه امپریالیسم و رژیم های مزدورش امکان بروز می یابد - باید با همه نیرو به حمایت از انقلاب مردم فلسطین برخیزد. همه تجارب مبارزاتی بیان گر آنند که انقلاب برای نابودی سلطه امپریالیسم و سلطه صهیونیستی اسرائیل تنها راه تحقق مطالبات اصلی مردم فلسطین می باشد.

البته در مقابل چنین راه حل واقعی برای رهایی خلق فلسطین همواره کسانی هستند که بر آشفته فریاد سر می دهند که باید "واقع بین" بود. آنها در مقابل سخنان فوق ، با "واقع بینی" ویژه خود خواهند گفت مشکلات و مسائل مردم نه در ذهن ما و یا رویا ها و آرزو هایمان بلکه در صحنه عمل واقعی است که پاسخ می گیرد ؛ پس در شرایطی که کمونیست ها در صحنه حضوری قوی ندارند و امپریالیست ها و صهیونیست ها توانسته اند نیرو های ملی و آزادیخواه را به حاشیه رانده و ارتش بزرگی را سازمان دهند چگونه می توان انتظار انقلاب آنها انقلابی که به تحقق مطالبات اصلی مردم فلسطین منجر شود را داشت و به آن دل بست؟ و سپس سازشکارانه مدعی می شوند که پس باید در همین چارچوبی که می بینیم و با همین

قتل عام مردم بی دفاع فلسطین.

پاسخ اسرائیل به مسئله فلسطین!



رژیم ضد خلقی اسرائیل با حملات وحشیانه خود به "غزه" در ۳ روز گذشته موج جدیدی از جنایت و قساوت بر علیه توده های محروم و مقاوم فلسطین را سازمان داده است. در جریان حملات مداوم هوایی اسرائیل به "غزه" تاکنون بیش از ۳۵۰ تن از مردم رنج‌دیده فلسطینی کشته شده و حداقل ۱۷۰۰ تن دیگر زخمی گشته اند. بخش بزرگی از قربانیان دولت اسرائیل در این حملات وحشیانه را کودکان و زنان تشکیل می دهند. در حالی که اخبار و تصاویر جنایات سبعانه ارتش اسرائیل بر علیه مردم بی دفاع و ویرانی خانه های مسکونی خشم و نفرت تمامی توده های زحمتکش و تحت ستم جهان را بر علیه دولت اسرائیل و اربابان امپریالیست آن برانگیخته، مقامات صهیونیست حاکم با بیشرمی تمام در بیانات و اظهارات خویش قتل عام توده های ستمدیده و بخصوص زنان و کودکان را "بهای اجتناب ناپذیر" جنگ جاری جا می زنند و وقیحانه بر تداوم حملات تا رسیدن به اهداف ضد خلقی خویش تأکید می ورزند.

ابعاد جنایات اخیر اسرائیل این چماق امپریالیسم در منطقه هنگامی بیشتر روشن می گردد که اشاره کنیم موج جدید کشتاری که حکومت اسرائیل بر علیه مردم بیگناه فلسطین براه انداخته پس از ماه ها محاصره اقتصادی کامل این منطقه صورت می گیرد. به این ترتیب در حالی که در بستر فقر شدید و کمبود و گرانی مایحتاج عمومی ناشی از محاصره اقتصادی صهیونیستها، کمر مردم ستمدیده فلسطین خم گشته است آنها مجبورند نتایج هولناک این یورش وحشیانه را نیز تحمل نمایند. اما برغم تمامی این بلاها و فشار ها این مردم مبارز همچنان با دست خالی ولی با روحیه مبارزاتی بر حقوق عادلانه خویش و حق تعیین سرنوشتشان در مقابل امپریالیسم و صهیونیسم پا فشاری می نمایند.

از سوی دیگر حمام خونی که اکنون در غزه از قصابی زنان و مردان و کودکان فلسطینی براه افتاده بار دیگر افشاگر چهره کتیف امپریالیستها - این حامیان غدار دولت اسرائیل - رهبری سازشکار موسوم به "حکومت خودگردان فلسطین"، دولت‌های وابسته عرب و تمامی مرتجعینی است که در مقابل این جنایات یا سکوت کرده و یا با توسل به دیپلماسی متعفن بورژوازی عوامفریبانه چهره خود را زیر شعار "توقف خشونت" از هر دو طرف پنهان می سازند. با چنین برخوردی آنها دست صهیونیست‌های جانی - که قدرت آتش ماشین جنگی تا بن دندان مسلحشان با امکانات نظامی ناچیز مردم فلسطین قابل مقایسه نیست - را در ادامه قتل عام مردم فلسطین هر چه بیشتر باز گذاشته اند. در شرایطی که جنایات دولت اسرائیل دل تمامی انسانهای شریف و آزادیخواه در سراسر دنیا را بدر آورده و اعتراضات گسترده ای را بر علیه دولت اشغالگر اسرائیل و اربابان امپریالیستش موجب شده، قدرتهای امپریالیستی ای که قلاده دولت اسرائیل این سگ زنجیری هار سرمایه داران بین المللی در منطقه را در دست دارند برغم تمامی دعاوی "دمکراتیک" و "صلح خواهی" شان هیچ حرکت عملی ای را در جهت توقف جنایات ماشین جنگی اسرائیل انجام نداده اند.

حملات و وقایع خونین اخیر در غزه دستاویز جدیدی نیز به دست سران رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی داده تا در کارزار اخیر نیز با تبلیغات عوامفریبانه شان هر چه بیشتر به تقویت مواضع ضد انقلابی دارودسته های مرتجعی نظیر حماس و حزب الله در جنبش خلق فلسطین پرداخته و بکوشند تا مبارزه ضد امپریالیستی توده های محروم فلسطین را هر چه بیشتر به انحراف ببرند. در چنین شرایطی بر تمام نیروهای آزادیخواه و انقلابی ست که با هر آن چه در توان دارند کشتار مردم محروم فلسطین توسط دولت اسرائیل را محکوم کنند و از مبارزات و مقاومت عادلانه مردم فلسطین برای کسب حق تعیین سرنوشت و آزادی فلسطین دفاع کنند. بدون شک تداوم مقاومت و پایداری خلق فلسطین دیر یا زود پوزه دشمنان قسم خورده این خلق یعنی امپریالیسم و صهیونیسم را بر خاک خواهد مالید و چهره تمامی دشمنان آشکار و پنهان این خلق از دولت‌های وابسته عرب گرفته تا انواع و اقسام مرتجعین و سازشکاران را هر چه بیشتر رسوا خواهد ساخت. مرتجعینی که زیر نام مردم فلسطین می کوشند تا مبارزات عادلانه آنان را از کانال اصلی یعنی مبارزه با امپریالیسم و وابستگیانش منحرف سازند.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

نابود باد حکومت صهیونیستی اسرائیل. چماق امپریالیسم در منطقه!

پیروز باد مقاومت و مبارزه خلق فلسطین برای کسب حق تعیین سرنوشت!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۹ دی ماه ۱۳۸۷ - ۲۹ دسامبر ۲۰۰۸



نقش امپریالیستها در دامن زدن جنگ در کنگو و کشتار مردم بیگناه!

خود در منطقه اضافه کرده بود. و ارتش دولت کنگو بطور کامل از حمایت این نیروها (به نام "MONUC" بزرگترین نیروی نظامی ای که سازمان ملل تاکنون به مناطق جنگی فرستاده) برخوردار بود. با اینحال ارتش دولت کنگو مجبور به عقب نشینی شد و سربازان آن در هنگام عقب نشینی به خانه های مردم و حتی به کمپ های پناهندگان (که مدتی پیش از دیگر مناطق جنگ زده فرار کرده بودند) حمله کرده و به زنان و کودکان تجاوز کردند. سازمان ملل برای پوشاندن نقش خود در این رسوایی هم "CNDP" را متهم به نقض آتش بس کرد و هم مجبور شد اقرار کند که سربازان دولت به غارت خانه های مردم در شهر "بولوتوا" دست زده اند، و خواهان مجازات مجرمین شد. درواقع سازمان ملل گمان میکرد که با قربانی کردند چند سرباز دزد و تجاوزگر می تواند چهره عاملین اصلی جنایات (که همانا امپریالیستها و دولت دست نشانده آنها هستند) را پنهان نگه دارد.

در فاجعه جاری هر کدام از گروه های درگیر به ارائه دلیلی برای توجیه نقش خود در جنگ دست زده اند؛ به عنوان مثال قبیله "توتسی" ادعا کرد که برای گرفتن انتقام از قاتلین توتسی هایی که در رواندا قتل عام شده اند می جنگند، امپریالیستها نیز با بیشرمی تلاش کردند که دلایل اصلی جنگ را پنهان کنند و از بهانه هایی مانند "حفظ صلح و صدور دمکراسی و تمدن" برای توجیه دخالت های نظامی خود در منطقه استفاده کردند. اما پس از مدتی به روشنی مشخص شد که مثل همیشه حرص و طمع سرمایه داران دلیل اصلی جنگ است. درنتیجه سازمان ملل که (به عنوان حافظ منافع امپریالیستها) با فرستادن نیروهای خود به کنگو با امپریالیستها همکاری داشته، سرانجام مجبور به بیان گوشه ای از حقیقت شد و اخیراً در گزارشی تلاش سرمایه داران و تولیدکنندگان تکنولوژی مدرن برای دست یابی به معادن غنی ۵ ماده معدنی مذکور و غارت و حفظ کنترل بر تولید و تجارت آنها را دلیل اصلی جنگ در منطقه دانست.

دولتهای امریکا و فرانسه و انگلیس نیز پس از تشدید درگیری ها در منطقه، بلافاصله عکس العمل نشان دادند و مقامات مهم دولتی را برای مذاکره با نیروهای درگیر به منطقه فرستادند. "برنارد کوچنر" وزیر امور خارجه

تحت سیطره نظام سرمایه داری، نظامی که حیات آن با تشدید استثمار و سرکوب کارگران و حلقه های تحت ستم و جنگ گره خورده، اگر به محیط اطراف و مسائل مورد استفاده روزمره خود نگاهی بیاندازیم و از خود بیرسیم که این کالاها و ابزار مختلف در چه شرایطی تولید می شوند و مواد اولیه آنها از کدام گوشه دنیا و به چه بهایی تهیه شده اند، یقیناً از یکطرف نقش رنج و کار طاقت فرسای طبقه کارگر و زحمتکشان را در تولید آن وسایل می بینیم و از طرف دیگر حرص و طمع مشتی سرمایه دار ظالم که برای افزایش سود و سرمایه های خود از هیچ جنایتی و حتی از تجاوز به جان و مال انسانهای بیگناه نیز نمی گذرند. به عنوان مثال اغلب ما جزو ۳ میلیارد نفر از جمعیت دنیا هستیم که از تلفن دستی استفاده می کنیم. یکی از مهمترین و گران قیمت ترین مواد اولیه برای تولید تلفن دستی (و همینطور کامپیوتر و دوربین دیجیتال و سیستم بازی های کامپیوتری و غیره) ماده ای معدنی به نام "کُلتِن" (که به تانتالوم نیز مشهور است) می باشد. همانطور که می دانید وسائل و ابزار تکنولوژی مدرن که از برخی از آنها در فوق نام برده شد منابع درآمد فوق العاده زیادی برای بزرگترین سرمایه داران و امپریالیستهای دنیا محسوب می شوند. در نتیجه ماده اولیه این وسایل، یعنی "کُلتِن" یکی از ۵ ماده معدنی فوق العاده مهم و گرانبه در جهان کنونی است. (طلا، الماس، مس و کبالت نیز ۴ ماده معدنی گرانبه دیگر هستند). هر گاه رابطه این واقعیت را با اهداف جنگ ضد خلقی ای در نظر بگیریم که در کنگو در جریان است؛ آنگاه خواهیم فهمید که بخاطر تحقق کدام منافع غارتگرانه است که سرمایه داران برای دستیابی و کنترل بر معادن غنی "کُلتِن" در شرق کنگو چنین جنگ و غارت و کشتاری را بر علیه مردم بیگناه در آن منطقه بر انداخته اند. بله! به این دلیل است که کمپانی های بزرگ چندملیتی تولیدکننده تلفن دستی و کامپیوتر و ... مخارج جنگ و کشتاری را که در کنگو در جریان است، تأمین می کنند. طبق آمار رسمی از ۱۹۹۸ (که درگیری میان گروه های مسلح مختلف و اکثراً وابسته در شرق کنگو شروع شد) تاکنون بیش از ۵ میلیون نفر از مردم منطقه کشته شده اند. این رقم بسیار تکان دهنده بیشترین تعداد مرگ و میر در اثر جنگ و درگیری های مسلحانه از زمان جنگ جهانی دوم تاکنون به شمار می آید.

از اوایل آگوست ۲۰۰۸ تاکنون منطقه شمال شرقی کنگو (استان "کیوو") به صحنه دور تازه ای از جنگ میان امپریالیستها و نوکران داخلی آنان تبدیل شده و به آوارگی بیش از ۲۵۰ هزار نفر از مردم بیگناه استان "کیوو" انجامیده است. در ژانویه ۲۰۰۸ مذاکرات صلح میان طرفین درگیر به انعقاد قرارداد آتش بس منجر شد. اما طولی نکشید که این قرارداد توسط طرفین شکسته شده و جنگ همچنان ادامه یافت. با پیشروی نیروهای دولت به سمت "گوما" (پایتخت استان کیوو) و درگیری با نیروهای ژنرال "لورنت نکوندا" (عضو قبیله توتسی و رهبر "کنگره ملی حامی مردم" -CNDP) جنگی شروع شد که تاکنون ادامه یافته است. در ماه اکتبر نیروهای "نکوندا" شهر "روتشورو" را اشغال کردند و به سمت شمال آن (و به سمت کشور اوگاندا) پیشروی کرده و به دشمن دیرین خود (شبه نظامیان قبیله هوتو در رواندا مشهور به "FDLR") حمله کرده و آنها را به خارج از مرزهای شمالی کنگو راندند. در ۱۹ نوامبر جنگ میان گروه های مختلف به شدیدترین حد خود رسید و منجر به فرار بیش از ۲۰۰۰ نفر از روستائیان به اوگاندا شد. سازمان ملل ۳۰۰ سرباز تازه نفس فرانسوی و آلمانی و انگلیسی برای به اصطلاح "حفظ صلح" به کنگو فرستاده و به نیروهای

امپریالیستها معرفی کند و به آنها ثابت کند که معامله با آنان را به رابطه با چین ترجیح میدهد. و به این دلیل است که او خواهان دخالت نظامی غرب در منطقه شده است.

نگاهی به تاریخ سیاسی منطقه نقش امپریالیستها را به عنوان مسبب اصلی "جنگ جهانی آفریقا" و همچنین جنگ و آدم کشی های ماه های اخیر، هر چه بیشتر روشن می کند. به عنوان مثال، امپریالیستها بودند که اولین دولت مستقل آفریقایی (دولت پاتریس لومومبا) را سرنگون کردند و جنگ های داخلی بوجود آورده و سرانجام نیز دیکتاتوری دست نشانده (موبوتو) را به قدرت رساندند. در شرایط کنونی نیز با اینکه دولتهای امپریالیستی تحت لوای "فعالتهای بشردوستانه سازمان ملل" حمله نظامی به کنگو را با هدف حمایت از منافع کمپانی های غول آسای چندملیتی در پیش گرفته اند، اما مردم زحمتکش منطقه به خوبی می دانند که دخالتهای نظامی غرب هیچ ربطی به منافع مردم کنگو ندارد. و زحمتکشان این کشور تاحدی توانسته اند با کمک روشنفکران چپ منطقه صدایشان را به جهانیان برسانند و سربازان فرستاده سازمان ملل را (که کارشان تجاوز به زنان و کودکان آواره و فروش اسلحه به گروه های شبه نظامی جنایتکار و حمایت از ارتش و دولت محلی در غارت شهرها و روستاها است) به عنوان تبهکاران بین المللی افشاء کنند.

زیر نویسها:

(۱) تاریخچه به قدرت رسیدن "کابیلا": در سال ۲۰۰۶ دولتهای فرانسه و آلمان نیروهای مسلح خود را برای کنترل انتخابات و به قدرت رساندن "کابیلا" به کنگو فرستادند. "کابیلا" در طول انتخابات جولای ۲۰۰۶ بیش از ۵۰۰ نفر از مخالفین خود (بخصوص طرفداران "ژان پیر بمبا") را به قتل رساند و هزاران نفر را در سياهچالها حبس و شکنجه کرد. این جنایات در مقابل چشم نیروهای به اصطلاح "حافظ صلح و دموکراسی" سازمان ملل انجام شد.

(۲) تاکنون نام چندین شرکت چندملیتی که قراردادهایشان نقض خواهد شد اعلام شده که شرکتیهای غول آسای "کوانتوم"، "فریبورت مک-وروان"، "بی-اچ-پی" و "معادن انویل" جزو آنها می باشند.

فرانسه، با این ادعا که کشتار و تجاوز به مردم بیگناه که تاکنون توسط نوکران امپریالیستها و سربازان فرستاده سازمان ملل انجام شده ضعیف و ناکافی بوده، خواهان شدت عمل و افزایش قدرت نظامی نیروهای سازمان ملل در منطقه شد و گفت: "ما به سربازانی متفاوت و قوانین و شیوه برخوردی متفاوت (و شدیدتر) نیاز داریم. ما به حضور نیروی نظامی قویتری در منطقه نیاز داریم."

"دیوید میلیباند" وزیر امور خارجه انگلیس نیز گفت که به احتمال قوی دولت انگلیس نیروی نظامی تازه نفس به منطقه خواهد فرستاد. "میلیباند" به شیوه ای عوامفریبانه با پنهان کردن نقش دولتهای امپریالیستی در نسل کشی رواندا گفت: "رهبران سیاسی جهان قصد دارند جلوی تکرار اعمال جنایتکارانه دهه ۱۹۹۰ در منطقه (اشاره به نسل کشی در رواندا، کشور همسایه کنگو) را بگیرند."

"ژندای فریزر" معاون وزیر دولت امریکا در امور آفریقا نیز برای گفتگو با "پاول کاکامه" رئیس جمهور رواندا به کیگالی (پایتخت این کشور) رفت. اما کنسل شدن غیرمترقبه مصاحبه مطبوعاتی ای که از قبل برنامه ریزی شده بود نشان داد که این گفتگو منافع مقامات امریکایی (که اعلام کرده اند که "کاکامه" را در ایجاد وضعیت کنونی در کنگو مقصر می دانند) برآورده نکرده است.

"کاکامه" که خود با حمایت امپریالیسم امریکا در رواندا به قدرت رسید نقش مهمی در سقوط "موبوتو" رئیس جمهور دیکتاتور پیشین ژئیر (کنگو فعلی) ایفا کرد. "موبوتو" نیز یکی دیگر از دیکتاتورهای دست نشانده امریکا بود که علاوه بر اینکه پس از تغییرات رخ داده در سیمای سیاسی جهان تاریخ مصرفش به پایان رسیده بود، بر علیه "ژوزف کابیلا" (دست نشانده امریکا) در شمال شرقی کنگو به فعالیت پرداخته بود و در نتیجه توسط امریکا سرنگون شد. (۱)

از طرف دیگر در تضادهای موجود تلاش دولتهای وابسته آفریقایی همجوار با کنگو این است که از کنترل رواندا بر منابع طبیعی کنگو جلوگیری کنند. دخالتهای همسایه های کنگو در گذشته جنگهای سالهای ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۳ را موجب شدند. این جنگها که به مرگ بیش از ۴ میلیون نفر منجر شدند، "جنگهای جهانی آفریقا" نام گرفتند.

یکی دیگر از دلایل تشدید درگیری ها در کنگو، رشد نفوذ چین در منطقه می باشد. سرمایه داری چین که برای رشد هر چه بیشتر اقتصاد خود به مواد خام احتیاج دارد، در سالهای اخیر با صرف ۸ میلیارد دلار برای ایجاد زیرساخت های شهری توانست روابط اقتصادی خوبی با کنگو برقرار کند و از معادن مس و کبالت این کشور بهره برداری های وسیعی کند. در حقیقت در طول یک دهه اخیر حجم بازار کالاها و خدمات (شامل سرویسهها و حضور مستشاران نظامی) چین در کشورهای آفریقایی با رشدی تصاعدی به حدود ۵۰ میلیارد دلار رسیده است و این رقم همچنان رو به رشد می باشد که حاکی از گسترش نفوذ چین در بازار آفریقا ست. امری که نمی تواند مورد رضایت و تایید سایر امپریالیستها بویژه در شرایط بحرانی کنونی باشد. اخیراً بانک تجارت چین مجدداً برای ساختن جاده و راه آهن و نیروگاه و ... در کنگو از دولت چین تقاضای بودجه بیشتری کرده است. مقامات دولت کنگو نیز اخیراً اعلام کردند که در حال بررسی قراردادهای بهره برداری از معادن توسط دولتهای اروپایی و امریکا و استرالیا هستند که به احتمال قوی بسیاری از آنها منحل خواهند شد و همه از جایگزین شدن این قراردادهای با قرار دادهائی که با دولت چین بسته می شود سخن می گویند. (۲) که این خود از رشد روزافزون نفوذ سرمایه های چینی در بازار آفریقا حکایت می کند.

از طرف دیگر رابطه "کابیلا" با سرمایه داران و دولتهای اروپایی و امریکا و استرالیا خدشه دار گشته و "نکوندا" از این فرصت استفاده کرده و قصد دارد که خود را نوکر وفادارتری (نسبت به "کابیلا") به

نقش دولت فرانسه

در نسل کشی در رواندا!



"توتسی"ها بودند، اعدام کرده و زنان آنان را مورد تجاوز قرار دادند. و از ابتدای اشغال رواندا تجاوز به زنان زندانی به عملی متداول و سیستماتیک از سوی سربازان ارتش فرانسه مستقر در رواندا تبدیل شد.

در توضیح برخی از جنایات وحشیانه ای که با کمک نیروهای فرانسوی در رواندا انجام گرفت، طبق گفته یکی از شاهدین عینی در اواخر ژوئن ۱۹۹۴ نیروهای فرانسه وارد منطقه "نیاروشیسی" شده و پایگاه هایی را در آنجا ایجاد کردند. این پایگاه ها توسط نیروهای نظامی دولتی و شبه نظامیان طرفدار دولت محافظت میشدند. یک روز سه جوان غیرمسلح که در یک مزرعه چای توسط نیروهای شبه نظامی تعقیب شده بودند، به سمت کمپ فرانسوی ها فرار کردند. پلیس و شبه نظامیان به دنبال آن سه جوان وارد کمپ شده و با کمک سربازان فرانسوی آنها را دستگیر کردند. از همان روز آن جوانان سر به نیست شدند و دیگر خبری از آنها در دست نیست.

یکی از اعضای سابق نیروهای شبه نظامی طرفدار دولت شهادت داده است که: "ما "توتسی"هایی را که برای جمع آوری هیزم از کمپ هایشان خارج می شدند (منجمله نوجوانی به نام چارلز که نام پدرش "سمبابا" بود) را به قتل رسانده و آنها را در گورهای دسته جمعی نزدیک پست های نگهبانی دفن می کردیم. فرانسوی هایی که می آمدند ببینند ما چکار می کنیم، به ما می گفتند که ما نظامیان واقعی هستیم. آنها به عنوان پاداش به ما غذا می دادند و گاهی اوقات در گشتهای شبانه ما شرکت می کردند."

قتل عام قبایل توتسی (و هوتوهای مدافع صلح) صد روز به طول انجامید و منجر به کشته شدن بیش از ۸۰۰ هزار نفر از اعضای قبایل توتسی و هوتوهای میانه رو شد. سرانجام نیروهای شورشی (که اکثریت آنها توتسی بودند) کنترل اوضاع را در دست گرفتند و بیش از دو میلیون نفر از اعضای قبایل "هوتو" از ترس انتقام جویی شورشیان به کشورهای مجاور فرار کردند.

پس از انتشار گزارش مذکور که اساسا در چارچوب تضادهای درونی بین امپریالیستها صورت گرفته، دولت فرانسه ریاکارانه نقش خود را در نسل کشی سال ۱۹۹۴ رواندا تکذیب کرده و تلاش دارد که گزارش فوق را نادیده بگیرد. و آن دسته از سیاستمداران فرانسوی نیز

نسل کشی ۱۹۹۴ در زمانی رخ داد که کشور "رواندا" در نتیجه اجرای دستورات صندوق بین الملل پول و بانک جهانی دچار بحران اقتصادی شدیدی شده بود. به عنوان مثال از دولت رواندا خواسته شده بود که زیر نام اصلاحات اقتصادی از جمله ارزش پول این کشور را کاهش دهد، و این مسئله همراه با تغییراتی که در بازارهای تجاری جهان ایجاد شد (مانند

سقوط قیمت قهوه که یکی از مهمترین صادرات رواندا است) به عمیقتر شدن بحران اقتصادی در این کشور منجر گردید.

در ۶ آوریل ۱۹۹۴ توتسی های وابسته به "جبهه میهنی رواندا" (RPF) (که تحت حمایت مستقیم امریکا هستند) به هوایمیای حامل رئیس جمهور وقت رواندا "جونوال هایباریمانا" (که از اعضای قبیله "هوتو" بود) با موشک زمین به هوا شلیک کردند. این هوایمیای در نزدیکی فرودگاه کیگالی پایتخت رواندا سقوط کرد و منجر به کشته شدن "هایباریمانا" شد. پس از این واقعه، دولت وقت و امپریالیستهای حامی اش به تشویق هوتوهای تندرو به انتقام جویی از توتسی ها پرداختند. دولت علاوه بر همه روشهای سرکوب، گروه شبه نظامی "اینترهامو" (۱) را نیز برای قتل عام مردم بیگناه قبایل "توتسی" و میانه روهای "هوتو" بسیج کرد. در همان حال دولت فرانسه نیز بیش از ۲۵۵۰ سرباز نیروی زمینی و هوایی خود را برای حمایت از دولت رواندا در مقابل نیروهای "جبهه میهنی رواندا" (RPF) به رواندا فرستاد. سربازان فرانسوی یا مستقیماً به کشتار روستائیان پرداختند، و یا دستور کشتار آنها را دادند. در گزارش مورد بحث مدارک متعددی در رابطه با نقش سربازان و افسران فرانسوی در قتل عام و کشتار "توتسی" ها ذکر شده است. به عنوان مثال شاهدین متعددی اعلام کرده اند که سربازان فرانسوی بسیاری از "توتسی"ها و همینطور "هوتو"هایی را که مشکوک به پنهان کردن

اخیراً انتشار مدارکی در اثبات نقش دولت فرانسه در نسل کشی سال ۱۹۹۴ در رواندا موجب شد که بار دیگر این فاجعه بزرگ قرن بیستم و نقش امپریالیستها در این رویداد، افکار عمومی را به خود مشغول سازد .

در اوایل ماه آگوست ۲۰۰۸ گزارشی توسط دولت "رواندا" منتشر شد که در آن (بر اساس مدارکی مانند اظهارات شاهدین زنده و خبرنگاران رسانه ها) همکاری مستقیم دولت فرانسه با دولت وقت رواندا (که از قبیله "هوتو" بود) و دیگر طراحان و عاملین قتل عام توتسی ها در سال ۱۹۹۴ مورد تأیید قرار گرفته است. این گزارش با نتایج حاصله از تحقیقات رسمی و غیررسمی دیگری که توسط سازمانهای مختلف منجمله گروه های مدافع حقوق بشر در رابطه با این وقایع بدست آمده، هماهنگی کامل دارد.

در گزارش دولت رواندا علاوه بر نشان دادن نقش جنایتکارانه دولت فرانسه، نام ۳۳ نفر از سیاستمداران و افسران ارتش فرانسه به عنوان کسانی که در نسل کشی مورد اشاره در رواندا- چه به عنوان آمر و چه به عنوان مجری- نقش داشته اند ذکر شده است. رئیس جمهور سابق فرانسه "فرانسوا میتران" و پسرش "ژان کریستوف"، و "ادوارد بالادور" نخست وزیر سابق و "الن ژویه" وزیر امور خارجه وقت و معاون او "دومینیک ویلیپین" جزو افراد نامبرده می باشند.

اهالی و پناهنده شدن آنها به کشور های همسایه گردید. اوگاندا دارای غیرانسانی ترین قوانین و مقررات پناهندگی در جهان است. پناهندگان در کمپ هایی با کمترین امکانات ابتدایی محبوس شده و مقام "پناهنده" بطور ارثی به فرزندان آنان منتقل می شود. بدین معنا که بچه هایی که از والدین پناهنده در اوگاندا متولد می شوند، شهروند آزاد هیچ کشوری نبوده و صرفاً به خاطر موقعیت والدینشان "پناهنده" شناخته می شوند. به تدریج جمعیت پناهندگان در اوگاندا آنقدر زیاد شد که از حد ظرفیت کمپ ها گذشت و دولت اوگاندا مجبور شد که به فرزندان پناهنده ها اجازه خروج از کمپ ها را بدهد. تنها مزیت ارثی بودن "پناهندگی" این بود که فرزندان پناهندگان مشمول مزایای پناهندگی سازمان ملل شدند و توانستند برای زندگی به کشورهای دیگر جهان بروند.

در دوره بحرانهای دهه ۱۹۶۰ در اوگاندا، دولت "اوبوته" قانونی را تحت عنوان "کنترل پناهندگان غیرقانونی" وضع کرد که بر اساس آن پناهندگان رواندایی خودبخود مجرم بوده و در گوشه و کنار اوگاندا شکار شده و در دخمه ها محبوس می شدند. در ۱۹۶۹ به دستور "اوبوته" همه خارجی ها (از کسانی که پدران و پدربزرگهایشان در دهه ۱۹۲۰ به اوگاندا پناهنده شده بودند و خود در اوگاندا متولد شده و اجازه کار داشتند گرفته، تا توتسی هایی که در ۱۹۶۹ به اوگاندا پناهنده شده بودند) از اوگاندا اخراج شدند.

مریم

زیرنویس:

(۱) "ایتارهام وی" یک گروه میلیشیایی (شبه نظامی) به رهبری "رابرت کاجوگا" و متشکل از افراد وابسته به قبیله "هوتو" است که تحت حمایت دولت وقت رواندا و امپریالیستها در سال ۱۹۹۴ قبایل "توتسی" را قتل عام کرد. این گروه در زمان قتل عام یک ایستگاه رادیویی ایجاد کرده بود و از طریق آن به تعقیب و ردیابی توتسی هایی می پرداخت که بطور گروهی به سمت اوگاندا فرار می کردند.

در گزارش دولت رواندا علاوه بر نشان دادن نقش جنایتکارانه دولت فرانسه، نام ۳۳ نفر از سیاستمداران و افسران ارتش فرانسه به عنوان کسانی که در نسل کشی مورد اشاره در رواندا - چه به عنوان آمر و چه به عنوان مجری- نقش داشته اند ذکر شده است. رئیس جمهور سابق فرانسه "فرانسوا میتران" و پسرش "ژان کریستوف"، و "ادوارد بالادور" نخست وزیر سابق و "الن ژوبه" وزیر امور خارجه وقت و معاون او "دومینیک ویلیبین" جزو افراد نامبرده می باشند. نسل کشی ۱۹۹۴ در زمانی رخ داد که کشور "رواندا" در نتیجه اجرای دستورات صندوق بین الملل پول و بانک جهانی دچار بحران اقتصادی شدیدی شده بود. به عنوان مثال از دولت رواندا خواسته شده بود که زیر نام اصلاحات اقتصادی از جمله ارزش پول این کشور را کاهش دهد، و این مسئله همراه با تغییراتی که در بازارهای تجاری جهان ایجاد شد، به عمیقتر شدن بحران اقتصادی در این کشور منجر گردید.

باشند. اما زمانی که استعمارگران بلژیکی در سال ۱۹۱۶ وارد این کشور شدند برای تحکیم تسلط خویش بر آنان به جدا کردن دو قبیله از یکدیگر و ایجاد اختلاف میان آنها پرداختند. بر اساس سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، استعمارگران بلژیکی ها به راحتی توانستند به هدفشان برسند و به تدریج اختلافات و دشمنی و تخاصم میان مردم دو قبیله بوجود آورده و به تدریج آثرا تشدید نمودند. آنها هوتو ها و توتسی ها را دو نژاد مجزا از هم خواندند و شناسنامه های مجزا (بر اساس قومیت) برای آنها صادر کردند و با معرفی توتسی ها به عنوان نژادی برتر موجب بروز رقابتهای خصمانه میان دو قبیله شدند و بدین طریق حکومت خود بر آنان را تسهیل کردند. با افزایش انزجار میان دو قبیله که توسط استعمارگران ایجاد شده بود، شورشها و جنگهای داخلی در اواخر دهه ۱۹۵۰ تشدید شده و موجب کشته شدن بیش از ۲۰ هزار توتسی و فرار هزاران نفر به کشورهای همسایه (بخصوص اوگاندا) شدند. در سال ۱۹۵۹ رژیم سلطنتی وابسته به قبیله "توتسی" سقوط کرد و بسیاری از افراد این قبیله به "اوگاندا" پناهنده شدند و اولین کمپ های پناهندگان توتسی در آنجا ایجاد شد.

در سال ۱۹۶۲ بلژیک رواندا را ترک کرد و این کشور به اصطلاح "مستقل" گردید ولی جنگهای داخلی - یعنی جنگ بین دارو دسته های مختلف وابسته به امپریالیسم- در این سال شروع شد و برای سالهای متوالی ادامه یافت. این جنگها بطور طبیعی باعث فرار

که نامشان به عنوان عاملین این جنایات در اسناد ذکر شده، با بی شرمی کامل متقابلاً به متهم کردن افشا کنندگان این اسناد پرداخته و آنها را گزارشاتی ساختگی نامیده اند. به عنوان مثال "هاروی مورین" وزیردفاع فرانسه (معاون وزیر دفاع در زمان نسل کشی ۱۹۹۴) اعلام کرد که: "این گزارش غیرقابل قبول است و سربازان فرانسوی هیچ کاری نکرده اند که از آن شرمگین باشند."

علیرغم انتشار گزارش مذکور و وجود مدارک و شواهد متعددی مبنی بر نقش دولت و ارتش فرانسه در نسل کشی رواندا، دولت رواندا تنها به افشاکاری اکتفا کرده و هیچ اقدامی بر علیه ارتش فرانسه و در جهت محاکمه مجرمین انجام نداده است. دولت رواندا به جای محاکمه عاملین اصلی این جنایات، به دستگیری روستائیان قبیله "توتسی" پرداخت. اینگونه دستگیری های کور در زمانی انجام شد که همه می دانستند حامیان و عاملین اصلی قتل عام امپریالیستها بودند، مسئله ای که هم اکنون با مدارک متعدد و روشنی ثابت شده است. دولت وابسته رواندا برای منحرف کردن افکار عمومی از نقش امپریالیستها در کشتار مردم بیگناه این کشور در ابتدا به دستگیری بیش از ۵۰ هزار نفر از اعضای قبایل "توتسی" پرداخت. ولی پس از مدتی به دلیل تراکم بیش از حد زندانها دولت مجبور شد که به تدریج زندانیان را آزاد کند. در این جریان حدود ۴۰ هزار نفر زندانی آزاد شدند. اولین گروه آنان بیماران و سالخوردهگان بودند که در سال ۲۰۰۳ آزاد شدند. دولت اعلام کرد که این آزادی مشروط و موقتی است و سرنوشت قطعی آنها در دادگاه های محلی (موسوم به گااکا) تعیین خواهد شد. از ماه مارس ۲۰۰۵ حدود ۱۲ هزار دادگاه محلی در روستاهای سراسر رواندا تشکیل شد و به محاکمه آزاد شدگان پرداخته و اغلب آنان را بیگناه تشخیص داد.

نارنجیه اختلافات میان قبایل توتسی و هوتو

تا پیش از دخالتهای تجاوزگرانه و غارتگرانه امپریالیستها قبایل توتسی و هوتو همیشه در کنار هم در روستاها و خانه های مشترک در کشور رواندا زندگی کرده اند. توتسی ها و هوتوها دارای فرهنگ و زبان مشترک می

توده ها در سالهای ۵۶ و ۵۷ نقش دیگری نداشتند. برخلاف تاریخ سازی جعلی ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی و بر عکس ادعا های سخیف آنان، خلقهای مبارز ایران بخاطر اسلام بیا نخاسته بودند. آخرمگر اسلام مورد نظر این دارو دسته در نظام شاه زیر ضرب قرار داشت؟ اگر امپریالیستها در اوج گسترش مبارزات توده ها، از خمینی قدرتی ساخته و از طریق او توانستند توده ها را فریب دهند، این به هیچوجه ماهیت مبارزات توده ها که بر علیه شاه و اربابان امپریالیستش بود را تغییر نمی دهد. اگر آتیه جانفشانی و تلاش مردم،

آنگونه که جمهوری اسلامی و خائنین به خلق مثل فرخ نگهدار مدعی اند برای اسلام و به مسند نشانیدن خلیفه نوظهور صورت می گرفت، پس چه نیازی بود که رژیم جدید به محض سرکار آمدن، دستگیری، شکنجه و کشتار هزاران آزاده و مبارز را در دستور خود قرار داد و خون جوانان و حتی کودکانی که شعار مرگ بر امپریالیسم سر میدادند را بر زمین ریخت؟ اگر مردم به خاطر اسلام مبارزه کرده و گویا خمینی هم رهبر مبارزات آنان بود، پس چرا این رژیم با زور اسلحه و با تهدید و ارعاب سعی می کرد در ادارات و دبستانها و مراکز دولتی و غیر دولتی نماز اجباری را رواج دهد؟ و چرا با مقاومت و حتی تمسخر مردم و جوانان و نوجوانان روبرو شده و بالاخره هم نتوانست آن را به مردم ما تحمیل نماید؟ چرا حجاب اجباری را با شادی تمام بر زنان مبارز ایران تحمیل کرده و میکند؟ اسید پاشی و حمله های فیزیکی اوباشان و لمپن های جمهوری اسلامی به خاطر چه بود که هنوز هم ادامه دارد؟ اگر ادعای حکومتیان و خائنین چون فرخ نگهدار پذیرفته شود که گویا مردم تحت رهبری خمینی و روحانیت و به خاطر برآورده کردن اهداف و خواسته های آنان به آتیه جانفشانی دست زدند، پس مقاومت و مبارزه توده ای در تمام دوران به قدرت رسیدن دارو دسته خمینی که همچنان ادامه دارد، چگونه قابل توضیح است. همه می دانند که خمینی قبل از روی کار آمدن، به خاطر این که بتواند مردم را به طرف خود بکشاند، حرفهایی می زد و قول هایی به مردم می داد که مغایر با آن چیزی بود که مردم ایران بعد از جلوس به قدرت از او دیدند. او قول

چهارشنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۹
سال دوم شماره ۷۸ - صفحه ۱۹

۱۳۵۹ سراسری سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (متمرکز)

تلگرام
سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (متمرکز)
به حضور آیت الله خمینی
بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران

اینکه که مبین ما مورد تجاوز رژیم ارتجاعی عراق قرار گرفته است، اینک که امپریالیسم آمریکا نقشه کشتار جمعی جنايتكارانه ما بر خلقهای

جلوه ای دیگر از همکاری فرخ نگهدار با رژیم جمهوری اسلامی

چهارشنبه ۹ مهرماه ۱۳۵۹
سال دوم شماره ۷۸ - صفحه ۸

★ پاسداران باید به سلاح سنگین مسلح شوند!

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (متمرکز) ۳۳-۳۷

نمایند. بر این اساس، با رستاخیز سیاهکل این چریکهای فدائی و بعد هم مجاهدین بودند که بار اصلی مبارزه را بر دوش کشیدند. در واقع این مبارزه کمونیستها و مبارزین ملی و ضد امپریالیست بود که مبارزه را در جامعه پیش می برد، در حالی که خمینی و روحانیت که بعداً با خیزش توده ها بر موج مبارزه سوار شدند، خود نقش خاصی در کشاندن توده ها به صحنه مبارزه ایفا نکرده بودند.

در دوران پر تلاطم سالهای ۵۷-۵۶ آنانی که در آن مبارزات شرکت فعال داشته و در آن روزهای سیاه در برابر یکی از خونخوارترین و فاسدترین نظام های دیکتاتوری قد بر افروخته و فریاد آزادی سر میدادند، به خاطر دارند که هزاران هزار مبارز با الهام از پیشاهنگان مسلح خود و همانند آنان جان بر کف هر روزه بر علیه استعمار و استثمار و برای نابودی بی عدالتیهای اجتماعی مبارزه میکردند. شعارهای مرگ بر شاه، مرگ بر آمریکا بر در و دیوارهای سراسر ایران با جانفشانیهای جوانانی نقش می بست که هر دم در معرض گلوله و حملات وحشیانه ارتش و پلیس قرار داشتند. اگر تاریخ را واقعیت های روزمره مبارزات مردم و نه ادعاهای دروغین بدانیم، آنگاه بطور مشخص خواهیم دید که این مردم برای نابودی نظام اقتصادی- اجتماعی حاکم بر جامعه بیا خاسته و بر علیه فساد اداری، بیکاری، بیخانمانی، تحقیر ملی، فقر فراگیر اجتماعی و نبود هیچگونه آزادیهای سیاسی مبارزه میکردند. اتفاقاً در این پروسه، خمینی و دارو دسته اش جز خود فروشی شان به قدرتهای امپریالیستی برای به انحراف کشاندن مبارزات

مطالعه کتابی که اخیراً وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی تحت عنوان " چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشر نموده نشان می دهد که جمهوری اسلامی تحت عنوان تاریخ نویسی نه تنها تاریخ چریکهای فدائی خلق این پاک باخته ترین مبارزین در دوره شاه را مخدوش نموده بلکه در تلاش است تا کل تاریخ مبارزات مردم ما را تحریف کرده و تاریخی جعلی و من درآوردی را جایگزین آن نماید. نکته قابل تعمق در این تلاش مذبوحانه و رندانه جا انداختن این دروغ تاریخی است که گویا آخوندها و در رأس آنها خمینی مبارزات مردم ایران را رهبری کرده اند. در این میان همیاری و همکاری خائنینی همچون فرخ نگهدار هم به چشم می خورد که همچون همیشه در کنار جمهوری اسلامی قرار

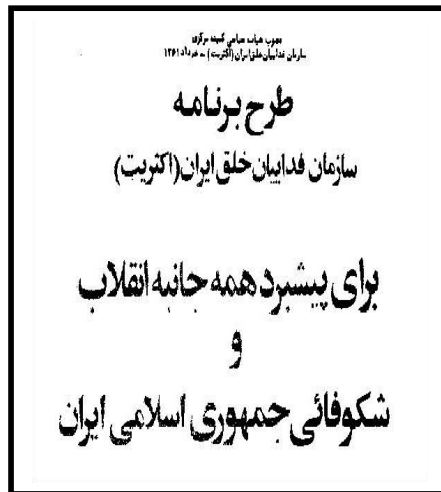
داشته و ضمن تأیید این جعل در تاریخ، مبلغ پیشبرد اهداف ضد انقلابی سردمداران جمهوری اسلامی شده اند. هدف این مقاله بر ملا ساختن تحریف فوق الذکر با تکیه بر تجارب عینی و ارائه فاکت های مشخص در این زمینه می باشد.

با گذشت زمان طولانی از سلطه جمهوری اسلامی در جامعه ما، ماشین تبلیغاتی این رژیم جنایتکار با هدف تأثیر گذاری بر نسلهای بعد از قیام ۵۷، با بوقلمون صفتی و نیرنگ بر آنست که مبارزات مردم ایران را از همان ابتدا به رهبری آخوندها جلوه دهد. آنها مبارزات و جانفشانی های بهترین و آزاده ترین فرزندان خلقهای ایران را بر علیه رژیم شاه برای نابودی نظام ظالمانه سرمایه داری وابسته و قطع چپاول امپریالیستی نفی کرده و آغاز آن مبارزات که به انقلاب ۱۳۵۷ انجامید را از سال ۱۳۴۲ به رهبری خمینی جا می زنند. اما واقعیت این است که بعد از اینکه خمینی به خاطر مخالفت اش با بخشی از رفرمهای رژیم شاه (البته با نگرشی ارتجاعی) تبعید شد، او دیگر حضور محسوس در رویداد های سیاسی کشور نداشت. پس از شکست مبارزات مردم در خرداد ۱۳۴۲، بخشی از کمونیست های ایران که بعداً چریکهای فدائی خلق را بنیان نهادند، به تحلیل شرایط و اهداف رفرمیستی برنامه های شاه پرداخته و با درس گیری از شکست ها و پیروزیها و بکارگیری علم مبارزه به ضرورت مبارزه قهر آمیز برای نابودی کلیت نظام حاکم و قطع سلطه امپریالیستی در ایران رسیده و توانستند در یکی از تاریکترین دوران های تاریخ ایران، با سازماندهی نیروهای انقلابی، جنبش مسلحانه را آغاز

آندوره تنها اظهار داشت که: "هر که خر باشد ما پالانش هستیم". آیا به این می‌گویند رهبری؟ در یکی از شبهای سرد و غمبار آندوره در تهران در مسجد امیر آباد نیز حضور داشتم. در آنجا رساله خمینی را میفروختند که من نیز آن را خریده و به همراه تنی چند از نزدیکان به خانه یکی از دوستان رفیقیم تا آن رساله را بخوانیم. انتظار ما آن بود که با خواندن آن رساله بر آگاهی انقلابی ما افزوده شده و وظایف مبارزاتیمان را در آن دوره خونبار بهتر بشناسیم. اما بر خلاف این انتظار، آتش هر چه رساله را ورق زدیم موردی نیافتیم که به درد مبارزات آندوره بخورد. به همین دلیل هم تمامی دوستان توصیه کردند که نباید وقت خود را با خواندن چنان رساله هائی به هدر داد. در حالی که درست در همان دوران، کتابهای صمد بهرنگی و کتابهایی مثل مادر ماکسیم گورکی و پاشنه آهنین را اکثر جوانان با شور و شوق می‌خواندند. جوانان حتی در تاریکی شب با قلم کردن آن کتابها زیر پیراهن خود آنها را برای یکدیگر برده و توصیه میکردند که چنین کتابهایی است که به درد کار مبارزاتی می‌آید و باید آن‌ها را مطالعه کرد. اینها داستان نیست، واقعیت‌های آندوره است که من و دوستانم و هزاران هزار مبارز در سراسر ایران با آنها روبرو بوده و خود تجربه کرده‌اند.

قصدم از آوردن مثالهایی از تهران و شهرستان و ذکر فاکت‌های مشخص عینی نشان دادن واقعیت‌هایی است که در سراسر ایران همگان شاهد آن بودند و همچنین برملا کردن ادعای دروغ رهبری روحانیت بر مبارزات آن سالها میباشد.

واقعیت این است که در آن سالها قلب تپنده انقلاب نه در مساجد بلکه در کوچه و خیابانها بود و مردم کوچه و خیابان هم بیشتر از دانشگاهها الهام می‌گرفتند. آن دختران و پسران جوانی که در زد و خوردها دستان همدیگر را گرفته و بهم یاری میرساندند، آن مادران دردمندی که درهای خانه‌های خود را باز گذاشته و به مبارزین امکان مخفی شدن را می‌دادند، هرگز توسط آخوندها آموزش ندیده و آموزش داده نمی‌شدند. جوانان و نو جوانانی که با سنگ در برابر مزدوران مسلح شاه مقاومت میکردند و گازه‌های اشک‌آور را قبل از انفجار برداشته و بسوی همان مزدوران پرتاب میکردند، نه در مساجد بلکه در مبارزات روزمره خود در کوچه و خیابانها آموزش می‌دیدند و راهنمای حرکت آنان نیز



تانک و نیروهای نظامی از مجسمه شاه در مرکز شهر محافظت میکرد، در آن روزهای پر از ترس و وحشت که جوانان و نوجوانان به اعتراضات خود ادامه میدادند و با فریاد مرگ بر شاه شهر را به لرزه انداخته بودند، همان آخوند ارومیان داد میزد که نگویید مرگ بر شاه و به هر صورتی که می‌توانست مردم را از مبارزه باز می‌داشت.

امام جمعه همان شهر نیز در چنین شرایطی تنها به ایفای نقش مذهبی خود در تخدیر افکار مردم می‌پرداخت و در روضه خوانی خود از قدرت خدا سخن می‌گفت، آنهم با اراجیفی از این قبیل که خدا اگر به شتر بال میداد، بام خانه‌های مردم بر سرشان خراب میشد. آیا آخوندها با این اراجیف داشتند انقلاب را رهبری می‌کردند؟ ملاحظاتی از این قبیل بعد از سقوط رژیم شاه، "انقلابی" شدند و در دستگاه جمهوری اسلامی صاحب مقامی شده و در رأس کارها قرار گرفتند و دیدیم که چه بر سر انقلاب مردم آوردند. همان آخوند ارومیان که از او در بالا نام بردم، امروز با چندین همسر، آنگونه که زبان زد مردم است حتی در قاچاق زنان و دختران جوان به کشورهای عربی هم دست دارد. این نمونه‌ای از ماهیت ملاهایی است که انقلاب مردم ایران را ملاخور کردند. البته در مورد واقعیت آخوندهای مترجمی که در زمان رژیم شاه مدح آن رژیم را می‌گفتند و پس از انقلاب در رژیم جمهوری اسلامی، امور بسیاری از کارهای دولتی را در دست خود گرفتند، بسیار می‌توان گفت. این خاطره نیز گفتنی است که در آن روزهای سیاه سلطه دیکتاتوری شاه، شبی در تهران به مسجدی در خیابان آذربایجان رفته بودم. آخوند مسجد بعد از روضه خوانی در مورد انتخاب اسم برای فرزندان حرف می‌زد و توصیه می‌کرد که مثلاً از اسم رستم استفاده نشود تا بچه‌ها همیشه خجل نباشند. او در رابطه با شرایط خونبار

داده بود که حجاب اجباری نخواهد بود و آخوندها هیچ مقام دولتی و سیاسی نخواهند داشت و قولهای دیگری از این قبیل می‌داد که مردم ایران با آن آشنا هستند و فراموش نخواهند کرد.

امروز تنها کسانی می‌توانند بر تاریخ سازی جمهوری اسلامی صحنه بگذارند که با ساز رژیم می‌رقصند. چنین کاری از کسانی همچون فرخ نگهدار با سابقه طولانی خیانت بر علیه مردم و مبارزین ایران جای تعجب نیست. برای آنهایی که فکر می‌کنند خیانت امثال فرخ نگهدار صرفاً به سالهای آغاز به قدرت رسیدن خمینی محدود می‌شود، لازم است که به شیوه برخورد این فرد و امثال وی با همین کتاب اخیر وزارت اطلاعات (چریکهای فدائی خلق از نخستین کشش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷) توجه کنند تا ببینند که وی ضمن تأیید ادعای نویسنده اطلاعاتی مبنی بر رهبری کردن انقلاب توسط خمینی و روحانیت، حتی مدعی شده است که این امر پیش بینی هم شده بود! اما رهبری آخوندها در مبارزات سالهای ۵۷-۵۶، دروغی بیش نیست. کدام رهبری؟ هزاران هزار مبارزی که در آن دوره در کوچه‌ها و خیابانها در سراسر ایران مبارزه میکردند و هر روزه با ارتش و پلیس به زد و خورد میپرداختند، خیلی خوب می‌دانند و شاهدند که تا مقاطع آخر جنبش، نه ملاحظاتی در چنین مبارزه‌ای داشتند و نه از خمینی خبری بود که آن مبارزات را رهبری کند. در تمام آن دوران ملاحظاتی شاید بعضاً در مساجد، در روضه خوانیها حرفهایی بر علیه شاه می‌پرانند ولی کجا آنها و یا شخص خمینی بطور برجسته در جنبش حضور داشته و گویا تازه نقش فکری و رهبری کننده در مبارزات مردم را هم داشتند؟ در آن مقطع که هر روز تظاهرات و اعتراضات بر علیه رژیم سلطنتی از سوی مردم مبارز انجام میگرفت و من خود نیز در شهرستان محل زندگی در جریان آن قرار داشتم، هیچ نقشی از روحانیت در آن مبارزات ندیدم و اساساً وجود نداشت تا دیده شود. تمام مردمی که در آن زمان در جنبش شرکت داشتند، بر این موضوع کاملاً واقف هستند که نام خمینی تنها در مقطعی که رسانه‌های کشورهای امپریالیستی در اختیار او و دار و دسته‌اش قرار گرفت، مطرح شد. اتفاقاً درست در زمانی که از خمینی رهبری ساخته شد، در شهرستان محل زندگی من، فردی بنام ارومیان که در میان آخوندها برو بیائی داشت و اکنون هم عضو مجلس خبرگان می‌باشد، قد علم کرد. اما قبل از آن، در شرایطی که ارتش تمامی خیابانها را قرق و با

همانا مبارزات و روشهای مبارزه چریکهای فدائی و دیگر مبارزین مسلح در جامعه بود که امروز مزدوران جمهوری اسلامی بر آنها خط بطلان می کشند. این را هم باید اضافه کنم که من در آن دوره مارکسیست نبودم و باورهای مذهبی داشتم. بنابراین مشاهدات من در آن زمان که اکنون آنها را بازگو می کنم از زاویه نگاه یک فعال سیاسی مارکسیست در آن زمان نیست.

برای اینکه این به اصطلاح رهبران را بهتر بشناسیم لازم است کمی بیشتر به آن زمان برگردیم و مثلاً اعتصابات و تظاهرات معلمان را در نظر بگیریم. در همان محل زندگی شاهد بودم که رهبری آن مبارزات نه در دست آخوند ها و طرفداران خمینی بلکه در دست معلمهای مبارز بود. آنها همان معلمان مبارزی بودند که بعد از انقلاب، با روی کار آمدن رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی، از اداره آموزش و پرورش تصفیه و اخراج شدند. برعکس به چشم خود دیدم که معلمی که در آن زمان برخلاف آن معلمین مبارز، جرئت به خیابان آمدن را نداشت به سمت رئیس آموزش و پرورش منسوب شد.

همینطور شاهد بودم که افراد لمپنی که در دوره شاه به آزار و اذیت مبارزین می پرداختند و برای باز داشتن آنها از مبارزه بر علیه شاه تهدید میکردند که آدرس خانه هایتان را به پلیس گزارش خواهیم داد، بعد با استقرار رژیم جمهوری اسلامی، در دم و دستگاه این رژیم صاحب مقام شده و این بار مبارزین آن زمان را بخاطر ضدیت با نظام ارتجاعی اسلامی تهدید کرده و مورد آزار قرار می دادند. این واقعیت ها خاص یک شهر نبوده بلکه عامیت داشته و واقعیتی است که در سراسر ایران تقریباً به یکسان در جلوی چشمان مردم بوقوع پیوسته است.

جالب است که کتاب وزارت اطلاعات برای جانداختن تاریخ سازی جعلی خود با توسل به تحریف آشکار رویدادها و با ریاکاری غیر قابل انکار، در راستای همان خطی که به آن اشاره شد، مدعی شده است که در جریان قیام بهمن چریکهای فدائی جدا از توده ها در گوشه زمین چمن دانشگاه جمع شده بودند و شعار "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" سر می دادند و گویا خمینی در آن زمان داشت انقلاب را رهبری می کرد. این ادعا نیز کاملاً مغایر با واقعیت است.

اتفاقاً در در سال ۵۷ توده ها نشان دادند که در تمام مدتی که چریکهای فدائی خلق به مبارزه مسلحانه با رژیم

امروز تنها کسانی می توانند بر تاریخ سازی جمهوری اسلامی صحه بگذارند که با ساز رژیم می رقصند. چنین کاری از کسانی همچون فرخ نگهدار با سابقه طولانی خیانت بر علیه مردم و مبارزین ایران جای تعجب نیست. برای آنهایی که فکر می کنند خیانت امثال فرخ نگهدار صرفاً به سالهای آغاز به قدرت رسیدن خمینی محدود می شود، لازم است که به شیوه برخورد این فرد و امثال وی با همین کتاب اخیر وزارت اطلاعات (چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷) توجه کنند تا ببینند که وی ضمن تأیید ادعای نویسنده اطلاعاتی مبنی بر رهبری کردن انقلاب توسط خمینی و روحانیت، حتی مدعی شده است که این امر پیش بینی هم شده بود! اما رهبری آخوندها در مبارزات سالهای ۵۷-۵۶، دروغی بینش نیست.

شاه برخاسته و از هیچ فداکاری در راه دشمنان مردم دریغ نمی کردند، چه عشق عظیمی نسبت به چریکها در دل آنها بود. در آن سال آنها به حمایت از سازمانی که خود را ادامه دهنده راه آن انقلابیون میخواند برخاستند و درست در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن که دارو دسته خمینی برای جلوگیری از قیام توده ها در خیابانها فریاد می زدند که امام هنوز دستور جهاد نداده است، آنها به صورت توده وسیع هوادار چریکهای فدائی خلق به کمک همافران و مردم قیام کننده شتافته و خود بخشی از توده های قیام کننده شدند. با توجه به این واقعیت که تنها دشمنان مردم آن را انکار می کنند، باید دید که به راستی در آن زمان چه کسانی در کنار مردم و چه کسانی جدا از آنها بودند؟

در مورد رهبری انقلاب توسط خمینی، این موضوع را هم باید گفت که عده ای آگاهانه یا نا آگاهانه بدون توجه به چگونگی به قدرت رسیدن خمینی و دارو دسته اش به صرف اینکه امپریالیستها کنترل ماشین دولتی جهت کنترل مردم را به دست آنها دادند، صرفاً با تکیه بر ظواهر امور در اواخر انقلاب توده ها، نتیجه می گیرند که گویا خمینی و دارو دسته اش انقلاب را رهبری کردند و یا با تکیه بر نتایج رسمی رفتارندم کذائی پس از روی کار آمدن خمینی مدعی می شوند که گویا رژیم جمهوری اسلامی نتیجه خواست مردم و ثمره انقلاب آنها بوده است. ولی آنها بروی خود نمی آورند که رفتارندوم مزبور با چه سرعتی و با چه تقلباتی انجام گرفت. آیا آلترناتیو دیگری وجود داشت که مردم قدرت انتخاب داشته باشند؟ اساساً مسخره تر از این ممکن نبود که از توده های که برای سرنگونی رژیم شاه حتی از ریخته شدن خونشان نیز واهمه نداشتند،

پرسیده شد که رژیم شاه و یا رژیم جمهوری اسلامی! کدام را می خواهید؟! مردم ماهیت ضد خلقی رژیم شاه را می شناختند و به همین دلیل هم بپا خاسته و آن را سرنگون کرده بودند ولی هنوز نمی دانستند که جمهوری اسلامی از چه قماش است و دارای چه ماهیتی است. تازه در همین چهار چوب هم آیا حق مساوی و زمان یکسان به نیروهای دیگر برای تبلیغ برنامه شان داده شد؟ آنها قبل از رای گیری هرگز به مردم نگفتند که در جمهوری اسلامی حجاب اجباری خواهد بود؟ نگفتند که زنان نصف انسان به حساب خواهند آمد؟ چند همسری و صیغه رواج خواهد داشت؟ دانشگاهها متعلق به دانشجویان حزب الهی خواهد شد؟ از مردم پنهان کردند که جمهوری اسلامی یعنی این که استادان و معلمان مبارز و انقلابی اخراج و فاسدین و فرصت طلبان صاحب اختیار خواهند بود؟ آیا اگر به نیرو های انقلابی امکان تبلیغ این واقعیتهای را می دادند باز هم همان تعداد در آن رفتارندوم شرکت می کردند؟ دست اندر کاران رژیم تازه استقرار یافته رأی مردم را به این دلیل می خواستند که بعداً همان را به عنوان چماق بر سر خود آنان بزنند و بگویند که در رفتارندوم به جمهوری اسلامی رأی داده شده. امروز نیز ادعا های سخیف از آن گونه به این دلیل مطرح می شود که غضب قدرت از جانب آخوندها را قانونی جلوه دهند.

نکته دیگری که در مطالعه کتاب وزارت اطلاعات جلب توجه می کند این امر است که نویسندگان کتاب می کوشند ضمن نادرست جلوه دادن تئوری راهنمای چریکهای فدائی، نظر خواننده را به سمت تحلیل های بغایت غیر واقعی و انحرافی حزب توده و گروه منشعب از سازمان در سال ۵۵ که بعد به حزب توده پیوستند جلب نمایند. امری که یک بار دیگر بروشنی نشان می دهد دشمن مردم، از چه نیرو ها و نظراتی وحشت داشته و وجود چه نیرو ها و تحلیل هائی را در جهت حفظ سلطه خود می بیند. البته وقتیکه امثال فرخ نگهدار ها چنین وانمود میکنند که مبارزه مسلحانه مشکل اساسی و ایدئولوژیکی آنها بوده و با پشت کردن به آن و رد گذشته ای که بر اساس آن شکل گرفت می بایست با جمهوری اسلامی همراه باشند، این تلاش وزارت اطلاعات قابل فهم است. آنها به این ترتیب اعمال ارتجاعی و نوکرمشانه خود در دفاع از رژیم جنایت کار جمهوری اسلامی را توجیه می کنند.

بمب های خوشه ای. سهمیل ددمنشی سرمایه داری!

کار گذاشته میشود. هرکدام از این بمبچه ها نیز مانند یک بمب خوشه ای عمل میکند و میتواند حدود ۲۰۰۰ قطعه فولاد تیز و برنده، بمب های آتش زا، بمب های شیمیایی و یا بمب های الکتریکی به اطراف خود (تا شعاع بیش از ۱۵۰ متر) پرتاب کند. مخروط مسی که در انتهای هر یک از بمبهای کوچک قرار دارد نیز در هنگام شلیک ذوب شده و می تواند تا حدود ۱۲ سانتیمتر به داخل بدن انسان نفوذ کند.

یکی از خصوصیات منحصر به فرد بمب های خوشه ای که عموماً مورد بحث میان مخالفین و موافقین معاهده مورد نظر قرار میگردد، درصد بالای احتمال عدم انفجار این نوع بمب در لحظه اصابت است. احتمال عمل نکردن یک بمب معمولی حدود ۱۰ درصد میباشد. اما این عدد برای بمب های خوشه ای ۴۰ درصد است. زیرا که صدها بمب کوچکی که از بمب های خوشه ای پرتاب می شوند، اگر روی سطوح نرم (مانند آب، گل و لای، چراگاه ها و کشتزارها، و یا شاخه درخت ها) فرود آیند منفجر نخواهند شد. اما اگر کوچکترین حرکتی به هرکدام از آنها (حتی ده ها سال پس از فرودآمدنشان) داده شود، بلافاصله منفجر می شوند. در نتیجه بمبهای خوشه ای و اجزای کوچکتر آنها حتی سالها پس از فرود آمدنشان میتوانند مانند مین های زمینی فوق العاده خطرناک عمل کنند. در نتیجه این خصوصیت بمب های خوشه ای، و در واقع نوع شوم و ضد خلقی مخترعین آنها، این بمب ها را به مؤثرترین سلاح ممکن برای به وحشت انداختن توده های تحت ستم تبدیل کرده و عملاً زمان جنگ ها را نیز بسیار طولانی تر کرده است. در واقع جنگ های امروزی و تاثیرات آنها تا زمانی که بمبهای کوچک کاملاً از توی کوچه و خیابان و خانه ها و زمین های مردم پاک نشوند، یعنی تا سالها پس از پایان رسمی جنگ، ادامه می یابند. (۳)

اما غم انگیز تر و دردآورترین موضوع این است که تاکنون بیشترین قربانیان غیرنظامی بمب های خوشه ای را کودکان تشکیل داده اند. دلیل این مسئله رنگ و شکل و اندازه منحصر به فرد بمبهای کوچک داخل بمبهای خوشه ای است. گویا سازندگان این سلاح با هدف قرار دادن کودکان، بمبهای کوچک را به شکل نيزه های کوچک سفید رنگ، توپ های سبز رنگ بیس بال، و یا قوطی های رنگارنگ نوشابه ساخته اند. بمبهای کوچک که در گل و لای و دشت و چمن و یا در میان شاخ و برگ درختها گیر کرده و منفجر نشده اند، به دلیل شباهتهایی که به اسباب بازی های کودکان دارند توجه آنها (معمولاً فرزندان روستائیان) را جلب می کنند. برداشتن و حرکت دادن این بمبهای کوچک همیشه به انفجار آنها و مرگ کودکان و یا ناقص عضو شدن آنها انجامیده است.

با اینکه جزئیات مربوط به تولید و تجارت بمب های خوشه ای محرمانه بوده و در نتیجه آمار قابل دسترس عمومی در رابطه با آنها بسیار محدود است، اما بر اساس همین آمار مشخص شده که ۷۸ کشور دنیا تولید کننده و یا خریدار این سلاح هستند و از زمان اختراع آنها تاکنون دولت آمریکا بزرگترین تولیدکننده و استفاده کننده این سلاح مرگبار بوده است. و در واقع ماهیت "دمکراسی" آمریکایی را می توان با نگاهی به میزان تولید و استفاده بمب های خوشه ای توسط دولت آمریکا درک کرد. طبق آمار رسمی که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، بیشترین کاربرد بمب های خوشه ای در طول سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۳ در حملات نظامی آمریکا به لائوس، کامبوج و ویتنام بود. بیشترین میزان استفاده از این بمب ها (نسبت به جمعیت) در لائوس بود. از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۳ بیش از ۴۱۴ هزار بمب خوشه ای (حامل بیش از ۲۶۰ میلیون بمبهای کوچک) در طی ۵۸۰ هزار پرواز هواپیماهای بمب افکن آمریکا

در روز ۲ دسامبر ۲۰۰۸ معاهده ممنوعیت تولید و استفاده از بمب های خوشه ای به امضای اکثر کشورهای عضو ناتو و چندین کشور دیگر جهان مانند لائوس، کامبوج، لبنان، سیرالیون و افغانستان رسید (۱). اما بزرگترین تولیدکنندگان و مصرف کنندگان بمب های خوشه ای (منجمله آمریکا و اسرائیل که در طول ۵۰ سال گذشته در تولید و مصرف این سلاح مرگبار رکورد دار جهان بوده اند) از امضای این معاهده خودداری کردند. دیگر کشورهای تولیدکننده و مصرف کننده بمب های خوشه ای مانند روسیه، اوکراین، گرجستان، لهستان، فنلاند، چین، کره شمالی، کره جنوبی، برزیل، هند، پاکستان، سریلانکا و ترکیه و چند کشور دیگر نیز معاهده فوق در مورد توقف تولید و مصرف این سلاح مرگبار را امضاء نکردند.

همه کشورهای مخالف معاهده (که یا درگیر جنگهای امپریالیستی و یا رقابتهای سیاسی- اقتصادی منطقه ای هستند و ادامه استفاده از بمبهای خوشه ای و دیگر انواع سلاح مرگبار مدرن را برای تفوق ماشین جنگی خود بر رقبایشان ضروری می دانند) تلاش کرده اند که بهانه های مختلفی را برای توجیه ادامه استفاده از بمب های خوشه ای ارائه دهند و یا با ادعاهای عوامفریبانه ای درجه خطرناک و مرگبار بودن آنها (بخصوص برای غیرنظامیان) را کمتر از آنچه که در واقعیت هست، نشان دهند. به عنوان مثال دولت آمریکا از به اصطلاح "مبارزه با تروریسم بین الملل" به عنوان بهانه هایی برای ادامه تولید و استفاده از بمب های خوشه ای استفاده کرده است. (۲) در ضمن، دولت آمریکا ادعا کرده که بمب های خوشه ای جدید ساخت این کشور نوعی سلاح دقیق و "هوشمند و حرارت طلب" هستند و به سمت موتور تانک و دیگر خودروهای نظامی حرکت میکنند. اما واقعیات تاریخی مربوط به جنگهای امپریالیستی مسخره بودن ادعاهای دولت آمریکا را اثبات و این ادعاها را غیرقابل پذیرش میکند. طبق آمار رسمی خود دولتهای امپریالیستی، بیش از ۹۸ درصد قربانیان بمب های خوشه ای غیرنظامیان بوده اند. و این بدان معنا است که موارد اصلی استفاده از این بمبها نه در مبارزه بر علیه باصطلاح تروریستها بلکه عملاً در جنگهای ضد خلقی بوده که در جریان آنها مناطق مسکونی و حتی بیمارستانها و مدارس مورد حمله قرار گرفته اند. در نتیجه، عملاً "حرارت طلب" بودن این بمب ها، آنها را برای غیرنظامیان خطرناک تر و مرگبارتر نیز کرده است. زیرا وقتی که این بمب ها روی شهرها فرود آیند (که همیشه نیز اینطور بوده) به سمت اتومبیل ها و خانه ها و حتی حرارت بدن انسانها حرکت می کنند.

دولت روسیه نیز با زبان دیگری ادعاهای دولت آمریکا را تأیید کرده و اعلام کرده است که از آنجا که نارسایی ها و کمبودهای فنی بمب های خوشه ای قابل تصحیح هستند، این کشور با ممنوعیت تولید آنها مخالف بوده و برعکس خواهان تکامل این به اصطلاح "بی خطرترین سلاح مدرن کنونی" می باشد. دولت ضد خلقی روسیه نیز در شرایطی از "بی خطر" بودن بمبهای خوشه ای دم می زند که اساساً یکی از اهداف تولید این بمبها به حد اکثر رساندن صدمات و تلفات انسانی در هنگام انفجار بوده است.

بمبهای خوشه ای در ابتدا توسط دولت شوروی سابق و کشور آلمان در دوران جنگ جهانی دوم ابداع و ساخته شد. در حال حاضر بیش از ۳۵ کشور به تولید و فروش بیش از ۲۱۰ مدل مختلف بمب های خوشه ای مشغولند. بمب های خوشه ای (که می توانند هم توسط موشک زمین به زمین و هم توسط هواپیماهای بمب افکن شلیک و یا رها شوند) از پوسته ای تشکیل شده که در داخل آن بین ۲ تا ۲۰۰۰ بمب کوچکتر (بمبچه)

نیستند بلکه تحت تأثیر بحرانهای اقتصادی موجود، رو به افزایش نیز می باشند. در نتیجه نه تنها تولید و استفاده از بمب های خوشه ای ادامه خواهد یافت، بلکه اختراع سلاح هایی به مراتب مرگبارتر نیز در جریان است. سران دولتهای امپریالیستی نیز که از اعلام نقشه های جنگ طلبانه خود ابایی ندارند و در پرتو چنین واقعیتهای مسلماً سلاح مرگباری مثل بمب های خوشه ای در پیشبرد نقشه های استثمارگرانه و سرکوبگرانه آنها به کار گرفته خواهند شد.

زیر نویس ها:

(۱) کشورهایمانند لائوس، کامبوج، لبنان، سیرالیون و افغانستان بیش از دیگر مناطق جهان قربانی بمب های خوشه ای بوده اند. در برخی از این کشورها هنوز مناطق زیادی پوشیده از بمب های منفجر نشده وجود دارند که از سالها قبل به جا مانده اند و هرازگاهی روستائیان در اثر برخورد با آنها جان خود را از دست می دهند.

(۲) دولت آمریکا همیشه تلاش کرده که درجه مرگبار بودن بمب های خوشه ای را کمتر از آنچه که هست نشان دهد. این دولت حتی برای جان سربازان خود که با این بمب ها کشته شده اند نیز ارزشی قایل نیست. به عنوان مثال اخیراً دولت آمریکا اعلام کرد که عدم استفاده از سلاح مدرنی مانند بمب های خوشه ای، موجب به خطر افتادن جان سربازان این کشور خواهد شد. دولت آمریکا با فریبکاری این حقیقت که چقدر از سربازان آمریکایی در اثر استفاده از بمب های خوشه ای (توسط خود آنها و یا کشورهای متحد آنها) کشته شده اند را پنهان می کند. واقعیت این است که از آنجا که طبق قوانین بین الملل هر کشوری که از این بمب ها در جنگ استفاده نماید، خود نیز پس از اتمام جنگ، باید زمینهای کشور قربانی را از بمب های منفجر نشده پاک کند. تاکنون بسیاری از سربازان آمریکایی در حال خنثی کردن این بمب ها کشته شده اند.

(۳) جدیدترین بهانه ای که دولت آمریکا برای ادامه تولید بمب های خوشه ای ارائه داده این است که در انواع مدرن بمب های خوشه ای، هر بمب کوچک خوشه ای، دارای مکانیسم انفجار خودکار و فیوزهای خودسوز می باشد و در نتیجه مشکل درصد بالای امکان عدم انفجار آنها حل شده و از ۴۰ درصد به کمتر از ۱ درصد (نزدیک به صفر) رسیده است. گویا این مسئله تغییری در اصل موضوع یعنی مرگبار بودن این سلاح ضد خلقی میدهد! از طرف دیگر طبق آمار رسمی خود این کشور، بیش از نیمی از سلاح انبار شده در آمریکا بمب های خوشه ای (از انواع قدیمی آن) هستند که منطقاً باید در جایی و در زمانی بر علیه مردم استفاده شوند.

(یعنی یک هواپیمای پر از بمب در هر هشت دقیقه، ۲۴ ساعت در روز، در طول ۹ سال) روی مردم لائوس ریخته شد. حدود ۳۰ درصد از این بمب ها (حدود ۲۵ میلیون بمبهای کوچک) منفجر نشدند و در حال حاضر حدود نیمی از زمینهای لائوس را پوشانده اند. از زمان اتمام جنگ تاکنون ۵۷۰۰ نفر از مردم لائوس در اثر تماس با این "مین" ها (بمبهای خوشه ای منفجر نشده) کشته شدند و ۵۶۰۰ نفر زخمی شده اند. بیش از ۸۰ هزار بمب خوشه ای نیز در طول سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳ روی مردم کامبوج، و بیش از ۲۹۶ هزار بین سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۷۵ روی ویتنام ریخته شد. دولت شوروی (از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹) و دولت آمریکا (در سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲) در حمله خود به افغانستان از بمب های خوشه ای استفاده کردند. ارتش آمریکا و انگلیس و هلند نیز در حمله نظامی ۱۹۹۹ به یوگسلاوی حدود ۱۷۶۵ بمب خوشه ای روی مردم این کشور ریختند. ارتشهای آمریکا و انگلیس و فرانسه در جنگ خلیج (در سال ۱۹۹۱) حدود ۵۰ میلیون بمب خوشه ای روی مردم عراق ریختند و در جریان اشغال این کشور در سال ۲۰۰۲ وسیعاً از این سلاح استفاده شد. بطوریکه تنها در سه هفته اول جنگ بیش از ۲ میلیون بمبهای کوچک روی غیرنظامیان عراق ریخته شد و صدها کشته و زخمی به جا گذاشت.

در زمینه استفاده از بمبهای خوشه ای، افتخار ننگین ارتکاب ددمنشانه ترین جنایت جنگی شناخته شده، به دولت اسرائیل تعلق دارد و مربوط به حمله با بمبهای خوشه ای به لبنان در سال ۲۰۰۶ است. ماجرا از این قرار است که در نشست سازمان ملل در روز ۱۱ اگوست ۲۰۰۶ قرارداد آتش بس میان دولت اسرائیل و لبنان به تصویب رسید. اما دولت اسرائیل که میدانست در اثر بورکراسی معمول، بین زمان تصویب تا عملی شدن آتش بس چندین روز فاصله خواهد افتاد، بلافاصله دست به کار شد و در عرض ۷۲ ساعت (از زمان تصویب آتش بس در ۱۱ اگوست تا زمان عملی شدن آن در ۱۴ اگوست) بیش از ۴۰۱ میلیون بمب کوچک خوشه ای روی ساکنین جنوب لبنان ریخت. طبق گزارشات رسمی، تعداد بمبهای کوچک منفجر نشده آنقدر زیاد بودند که بسیاری از خیابانها و خانه ها و مزارع و باغچه ها و پشت بامها و بالکن های خانه ها به میدان های مین تبدیل شدند. هزاران بمب کوچک آماده انفجار از شاخه های درختان زیتون آویزان شده بودند و تا مدتها پس از آن نیز کشاورزان جنوب لبنان قادر به کار در مزارع خود نبودند.

ظاهراً دولتهای امضاءکننده معاهده ممنوعیت تولید بمبهای خوشه ای اینطور تبلیغ می کنند که گویا امیدوارند که با این امضاها تولید سلاح خوشه ای را متوقف کنند و یا حداقل تولید و استفاده از آنها را به عملی ممنوعه و ننگین تبدیل کنند. اما واقعیتهای جهان امروز - جهانی که در زیر سلطه امپریالیستها و مرتجعین است - چنین امیدی را غیر ممکن ساخته است. واقعیت این است که اختلافات میان ابرقدرتهای نظامی جهان نه تنها رو به کاهش

کمکهای مالی

انگلستان

تاریخ	مبلغ	نام
۲۰ یورو	۱۰ پوند	رفیق حمید اشرف
۲۰ یورو	۱۰ پوند	در جدال با خاموشی
۲۰ یورو	۱۰ پوند	صمد بهرنگی
۲۰ یورو	۱۰ پوند	رفیق سیما دریایی
۲۰ یورو	۱۰ پوند	رفیق بهمن آژنگ
۲۰ یورو	۱۰ پوند	رفیق بهروز دهقانی
۲۰ یورو	۱۰ پوند	رفیق خشایار سنجر
۲۰ یورو	۱۰ پوند	رفیق کاظم سعادت
۲۰ یورو	۱۰ پوند	مادر انقلابی روح انگیز دهقانی

تصحیح و پوزش

هنگام چاپ شماره ۱۱۴ پیام فدایی، ارگان

چریکهای فدایی خلق ایران، برخی از شماره

های این نشریه اشتباهای بجای آذر ماه ۱۳۸۷،

با عنوان دی ماه ۱۳۸۷ چاپ و توزیع شد.

بدونسیله ضمن پوزش از خوانندگان پیام

فدایی به تصحیح این اشتباه اقدام می ورزیم.

آفتاب در خاوران هیچگاه غروب نخواهد کرد!

چند سالی است که رژیم ددمنش جمهوری اسلامی که به بهانه های مختلف در تلاش است تا گلزار خاوران را تخریب نماید و به خیال خام خود ضمن از بین بردن شواهد جنایات خویش بر علیه مردم ما در سال ۶۷، از تجمع جوانان و خانواده های مبارز جان باختگان اعلامیه در این منطقه جلوگیری کند. در رابطه با پیشبرد این سیاست ضد خلقی بود که سردمداران جنایتکار جمهوری چند سال پیش می خواستند خاوران را به یک "مرکز فرهنگی" تبدیل کنند که به دلیل اعتراضات خانواده های جانبختگان مجبور به عقب نشینی شدند. اکنون با خبر شدیم که در فاصله ۲۰ تا ۲۷ دی ماه کارگزاران رژیم با بولدورز بخشی از خاوران را شخم زده و با کاشتن درخت در صدد پر آمده اند تا چهره گلزار خاوران را تغییر دهند.

خاوران آرامگاه بخشی از هزاران زندانی سیاسی است که در تابستان سال ۱۳۶۷ بدستور سردمداران جمهوری اسلامی وحشیانه در زندانهای سراسر کشور به قتل رسیدند. در این سالها خاوران مرکز تجمع خانواده های جانبختگان تابستان خونین سال ۶۷ شده و به همین دلیل هم به تیری در قلب سیاه دژخیمان حاکم تبدیل شده است. برغم تمامی محدودیتها و سرکوبها رژیم جمهوری اسلامی هر سال صدها نفر با تجمع در این محل یاد و خاطره جانبختگان سال ۶۷ را گرامی می دارند و اجازه نمی دهند که خاطره این جنایت بی سابقه از آذهان پاک گردد. به همین دلیل هم هست که دیکتاتوری حاکم به هر وسیله ای متوسل می شود تا با تغییر شکل خاوران، هم امکان تجمع خانواده ها را از بین ببرد و هم کم کم با پاک کردن آثار جنایت خود این قتل عام وحشیانه را از خاطره ها محو سازد. تا اکنون به دلیل اعتراضات مردم و نیروهای مبارز و مبارزات خانواده های جانبختگان سال ۶۷ جمهوری اسلامی قادر به تحقق اهداف خود نشده و تر آینده نیز با هر آنچه که در توان است نباید اجازه داد که جنایتهای حاکم سیاستهای ضد مردمی خود را در این زمینه پیش ببرند. خاوران آرامگاه هزاران زندانی سیاسی است که در قتل عامی فراموش نشدنی بدست جمهوری اسلامی به خاک افتادند و سردمداران جمهوری اسلامی باید بدانند که این ننگ را نمی توانند با تخریب خاوران از چهره کثیف خود پاک سازند همانطور که هرگز نمی توانند خاطره آن عزیزان را از حافظه مردم ما پاک سازند چرا که خون شهدای جنبش انقلابی مردم ما به قول شاعر انقلابی خلق سعید سلطانیور "خون است و ماندگار است" و هرگز فراموش نخواهد شد.

تظاهرات بر علیه کشتار مردم بیگناه فلسطین در استرالیا

روز یکشنبه چهارم ژانویه در سیدنی استرالیا تظاهراتی بر علیه حملات رژیم ارتجاعی اسرائیل به غزه و کشتار مردم بیگناه فلسطین انجام گرفت. این تظاهرات از ساعت ۲ بعد از ظهر از مرکز شهر شروع و بعد از راهپیمایی از خیابانهای اصلی شهر در اعتراض به سیاستهای ضد فلسطینی دولت مصر از جلو کنسولگری این کشور عبور کرده و در ساعت پنج بعد از ظهر بعد از تجمع در پارکی در غرب شهر پایان یافت. در ابتدا و پایان تظاهرات سخنرانی هانی در حمایت از مردم ستمدیده فلسطین و محکومیت جنایات اسرائیل انجام گرفت. در مسیر حرکت، تظاهرکنندگان نابوتهایی به نشانه کشتار مردم بیگناه فلسطین حمل می کردند. در این حرکت که بیشتر از نیروهای فلسطینی، عربی و نیروهای چپ تشکیل می شد بیش از ده هزار نفر شرکت داشتند. شرکت فعال اهالی بومی در این تظاهرات به دفاع از مردم فلسطین کاملاً چشمگیر بود. چند تن از رهبران آنها سخنرانیهای تندی بر علیه وضع موجود و جنایات اسرائیل ایراد کرده و شرایط زندگی اهالی بومی کشور را با مردم فلسطین مقایسه نمودند. دو گروه یهودی بنام زنان سیاه پوش یهود و جمعیت یهود ضد جنک نیز در این تظاهرات شرکت داشتند. هواداران سازمان در سیدنی نیز در اعتراض به کشتار مردم بیگناه فلسطین در این تظاهرات شرکت کرده و با پخش اعلامیه به زبانهای فارسی و انگلیسی مواضع خود را تبلیغ نمودند. همچنین در روزهای ۱۷ و ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹، تظاهرات گسترده ای در تقریباً تمامی شهرهای استرالیا بر علیه دولت صهیونیستی اسرائیل و جنایات آن بر علیه خلق فلسطین برگزار شد. بزرگترین آن تظاهرات ها در شهرهای ملبورن و سیدنی انجام گرفت. در شهر سیدنی، تعداد شرکت کننده کان بیش از ۲۰۰۰۰ نفر تخمین زده می شد. در این اعتراضات مردم خشم و نفرت خود از دولت تجاوزگر اسرائیل و حامیان امپریالیست آن به ویژه آمریکا را به نمایش گذاشته و سکوت دولت های ارتجاعی عرب را نیز شدیداً محکوم کردند. در این تظاهرات سخنرانان زیادی سخنرانی کردند از جمله جان پیلجر نویسنده و خبرنگار معروف که در سخنرانی خود با اشاره به جنایات ممتد اسرائیل بر علیه مردم فلسطین سیاست های تجاوزگرانه اسرائیل را شدیداً محکوم نمود. دانشجویان دانشگاههای بزرگ سیدنی نیز با تشکیل کمیته ای در دفاع از مردم فلسطین و بر ضد سیاست های جنک طلبانه اسرائیل، انزجار خود را از اعمال ضد خلقی صهیونیست های اسرائیلی به نمایش گذاردند. در این تظاهرات یکی از خواسته های دانشجویان پایان دادن به محاصره غزه بود.

هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق در این تظاهرات شرکت کرده و اطلاعاتی هانی که به زبان انگلیسی تهیه کرده بودند را در سطح وسیعی در میان تظاهرات کننده کان بخش کردند. شایان ذکر است که لشکر کشی اخیر ارتش جنایتکار اسرائیل به غزه و جنایات وحشیانه دولت اسرائیل بر علیه مردم این منطقه که بیش از ۱۲۰۰ کشته و هزاران زخمی و ده ها هزار آواره برجای گذارد، خشم و نفرت تمامی مردم آزادیخواه و دمکرات در سراسر جهان را بر علیه دولت صهیونیستی اسرائیل و اربابان امپریالیست آن بر انگیخت و به تظاهرات ها و اعتراضات وسیع مردمی بر علیه اسرائیل در کشور های مختلف انجامید.

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!